

نقد و بررسی کتاب “تحولات روابط بین‌الملل؛ از کنگره وین تا امروز” نوشته دکتر احمد نقیب‌زاده

دکتر بهرام نوازی

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

واژه‌های اساسی: روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، تاریخ جهان و تاریخ اروپا

چکیده

این گزارش به نقد و بررسی چاپ هشتم یک منبع درسی دانشگاهی باارزش در زمینه تاریخ روابط بین‌الملل پرداخته است. گذشته از ویژگی‌های مثبت این کتاب از جمله توجه دانشگاهیان و عموم مردم به آن، چندین اشکال و ایراد قابل توجه در نگارش و املاي متن دیده می‌شود که برای روانی و سادگی مطلب ایجاد مشکل می‌کند. گذشته از اینها، موارد ضعف دیگری مشاهده می‌شود که با عنوان نکات ضعف در بخش روش پژوهش و محتوا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. تحلیل سنتی و تا اندازه‌ای واقع‌گرایانه از نقش انحصاری دولت‌های بزرگ در رخدادهای بین‌المللی همراه با جبرگرایی تاریخی و طبیعت‌گرایی نویسنده و همچنین موارد ضعف محتوایی از جمله ضعف در ترجمه، برداشت، توضیح، منبع، و اغراق‌گویی و برخورد ارزشی وی در تحلیل وقایع، نیاز به تجدید نظر در چاپ بعدی این اثر را دو چندان ساخته است.

مقدمه

این کتاب در ایران، یکی از منابع دانشگاهی پرفروش در دو دهه گذشته بوده است و از چاپ اول خود در سال ۱۳۶۹ تاکنون هفت بار تجدید چاپ و آخرین چاپ آن نیز در سال ۱۳۸۰ با ۳۰۰۰ نسخه به بازار عرضه گردید. این کتاب حاصل تلاش نخستین نویسنده در سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ و در اولین کلاس‌های ایشان در درس تاریخ روابط بین‌الملل بوده است و اینجانب نیز ضمن برخورداری از توفیق شاگردی ایشان، از آن بهره‌ها جسته‌ام.

اما از آنجا که پژوهشگاه محترم علوم انسانی، بار وظیفه سنگین نقد چاپ هشتم این اثر را برعهده من نهاده است، خود را موظف می‌دانم که با عنایت به تجربه هشت ساله خود در تدریس تاریخ روابط بین‌الملل در چندین دانشگاه و در چندین شهر، آن چنان که از شیوه مرسوم نقد آثار علمی انتظار می‌رود، همچون یک عمل کالبد شکافی، ضمن بررسی موشکافانه ماهیت هر جزء، کارکردهای مختلف هر یک را بدقت ارزیابی کرده و با تمیز درست از اشتباه، نکات مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف را معرفی نمایم. امیدوارم با اینکار گامی در جهت ارتقاء منزلت این اثر برداشته و نویسنده گران‌قدر و همچنین دیگر مسئولان دست اندرکار را برای رفع ایرادها و اشکال‌های آن قانع کرده باشم.

نقاط قوت

ویژگی چاپ‌های اخیر این کتاب در آن است که نویسنده از چاپ چهارم به بعد اقدام به اصلاح و اضافه متن پیشین کرده است. بطور کلی برخی اشتباه‌های محتوی و غلط‌های املائی و دستوری برطرف و حدود ۵۵ صفحه نیز اضافه شده است. این مطالب اضافی بشرح زیر می‌باشند: ۶ صفحه (صص ۱۰۳-۱۰۹) با عنوان "تحولات کیفی در روابط بین‌الملل" به سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان‌های سوسیالیستی در اواخر قرن نوزدهم، ۳۰ صفحه (صص ۱۴۳-۱۷۴) با عنوان "جنگ جهانی اول و پی‌آمدهای آن" به ریشه‌های جنگ، وضعیت نیروهای درگیر و تحولات و آثار آن بر زندگی اروپاییان، ۱۰ صفحه (صص ۲۱۷-۲۲۴ و ۲۲۷-۲۳۰) با عنوان "جنگ و تحولات آن" به جنگ دوم جهانی و ۱۰ صفحه (صص ۲۸۷-۲۹۷) با عنوان "روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰" به فروپاشی شوروی و نظم جدید پس از آن اختصاص یافته است.

این کتاب از نظر نظم منطقی و انسجام مطالب در هر فصل و کل کتاب، قابل تحسین است و یک رویه ثابتی در همه قسمت‌های کتاب مشاهده می‌شود. فهرست مطالب اجمالی و تفصیلی به قلم‌های درشت و ریز از هم تفکیک شده و نتیجه کار بصورت چشم‌اندازی برای قرن آینده همراه با فهرست منابع و کتاب‌شناسی ارائه شده است. همین ویژگی‌ها به علاوه روانی و مختصر بودن آن (در حدود ۳۰۰ صفحه) موجب شده که این کتاب نسبت به دیگر منابع موجود تاریخ روابط بین‌الملل که بیشتر هم مربوط به دهه ۴۰ و ۵۰ هجری شمسی است، بخوبی بدرخشد.

نقاط ضعف

با این حال، این کتاب، همچون هر اثر دست پرورده بشری، دارای ایرادها و کمبودهای متعددی است که در یک دسته‌بندی اجمالی می‌توان این موارد را در سه دسته نقاط ضعف روش علمی پژوهش، نقاط ضعف نگارشی و نقاط ضعف محتوایی به شرح زیر ارائه نمود.

ضعف روش پژوهش

این کتاب در روش پژوهش خود فاقد یک چارچوب نظری منسجم است. نویسنده از یک روش سنتی آن هم تا حدودی واقع‌گرایانه برای توصیف و توضیح پدیده‌های تاریخ روابط بین‌الملل استفاده کرده و به علل و تحلیل وقایع، کمترین توجه ممکن را نموده است. روش سنتی به این معنی که بدون تأکید بر یک نظریه مشخصی صرفاً به توصیف رخدادها به ترتیب وقوع آنها پرداخته و در این توصیف و توضیح فقط به نقش دولت‌ها آنهم دولت‌های بزرگ و فاتح جنگ‌ها توجه کرده و برای دولت، نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل قائل شده است.

در ص ۱۱۵ (انتهای بند ۱) ضمن تمجید از سیاست واقع‌بینانه، آمده است که «سیاست با تعصب و جزمیت سازگاری ندارد.» در صفحه ۷ نیز بر نقش «حکمت‌نهایی» قدرت تأکید شده و قدرتهای بزرگ این عرصه به عنوان «بازیگر نقش اول» معرفی شده‌اند که «سایر عوامل و بازیگران را تحت الشعاع عملکرد و مواضع خود قرار می‌دهند.»

در جای جای این کتاب به روش واقع‌گرایان، به تاریخ احترام خاصی گذارده شده و تلاش وافر صورت گرفته تا ضمن گرفتن درسی از هر رخدادی در هر مقطع زمانی، در خلال جمله‌ای هر چند کوتاه، به مخاطبان نیز گوشزد شود:

در ص ۷۳ (بند دوم) علل تشکیل اتحادیه‌های نظامی، تأمین منافع اقتصادی معرفی شده است.

در ص ۴۶ (بند ۲) ضعف اقتصادی و نظامی و همچنین وجود رقیب قوی‌تر، عامل رکود یک کشور معرفی شده است.

در ص ۴۶ (بند ۱ خط ۱۲) «برنامه‌های جاه‌طلبانه» عامل «ضعف ناپلئون سوم» امپراطور فرانسه معرفی شده است.

در ص ۴۷ (بند ۱) انگلستان قرن نوزدهم، تنها کشوری معرفی شده که با نقشه از قبل طراحی شده، کنار گود به تماشا نشسته و هرگاه یک رقیب خطرناک و جدی، منافع این کشور را تهدید کند، رقیب سوم را بی‌توجه به اینکه از نظر مذهبی، سیاسی و اقتصادی دارای چه نظامی باشد، بر ضد آن تجهیز و ترغیب می‌کند و همواره این سیاست، موجب پیروزی بریتانیا شده است.

در ۷۹ یکی از آثار مثبت و مهم کنگره‌ها، در جلوگیری از برخورد قدرتهای رقیب عنوان شده است.

در ص ۲۰۹ (بند ۱) چنین آمده است «گستاخی هیتلر از همین جا شروع شد و آنان که تجارب تاریخ را فراموش کردند و از یاد بردند که جلو آتش را قبل از طغیان باید گرفت، مجبور شدند بهای بی‌فکری و محاسبات غلط خود را بپردازند.»

در ص ۲۳۸ (خط آخر) ابرقدرت‌ها به «گرگ‌ها» تشبیه شده‌اند که «هر جا منافع آنها در خطر باشد» توافق آنها برای سرکوب حرکتهای استقلال طلب و غارت هر چه بیشتر ملل محروم آشکار می‌گردد.»

در ص ۲۳۹ بند ۲ نتیجه‌گیری شده که جنگ‌هایی همچون جنگ دوم و جنگ اول جهانی برای کشورهای مثل ایالات متحده و کانادا که از صحنه جنگ دور بودند «توسعه صنعت و رونق اقتصادی» بیار آورده و برای نقاطی که در تیررس جنگ بوده‌اند «چیزی جز خرابی» به‌همراه نداشته است.

در ص ۲۳۹ بند ۳ نتیجه‌گیری شده که جنگ دوم جهانی، اروپا را از مرکزیت انداخت و محور تقابل ایالات متحده و اتحاد شوروی را به روی صحنه کشاند.

به طور کلی به نظر چنین می‌رسد که نویسنده مهمترین درسی را که از تاریخ فرا گرفته این است که امور بین‌الملل در دست چند دولت بزرگ انگشت‌شمار قرار دارد که با اتحاد با یکدیگر و توافق بر سر منافع اقتصادی به ویژه وعده و وعیدهای الحاق اراضی به یکدیگر، هر یک زمام امور جهان را به طرف خود می‌کشند. ایده‌هایی چون بشردوستی و دیگر آرمان‌های مطرح شده از سوی قدرتهای بزرگ، شعاری بیش نیستند و رهبران دولت‌های کوچک برای تأمین منافع خود دو راه بیشتر ندارند: یا باید همچون کاوور، وزیر پادشاه ساردنی در زمان وحدت ایتالیا، از حمایت یک قدرت بزرگ رقیب برخوردار گردند یا باید همچون تالیران، وزیر امور خارجه فرانسه در کنگره وین، با قدرتهای کوچک متحد شده و از فشار افکار عمومی استفاده کنند.

البته نویسنده در تمام این کتاب به روش واقع‌گرایی هم استوار باقی نمانده است؛ جز در موارد انگشت‌شمار، میزان و مقدار قدرت بازیگران نقش اول را تعیین نکرده است و از اطلاعات و آمار برای تعیین بزرگی و ابرقدرتی دولت‌ها و ظهور و سقوط آنها بهره نبرده است. برای نمونه معلوم نیست که چرا نویسنده معتقد است که امپراتوری عثمانی با آن همه وسعت و نیروی انسانی، مرد بیمار اروپا نامیده شده است و دولت‌های اروپایی درصدد تجزیه آن بودند. از اینها گذشته، نویسنده در صفحه ۹ مقدمه خود، در یک تضاد آشکار، از قدرتهای بزرگ و محور مسکو - واشنگتن روی گردانده و «بیداری جهانی اسلام و مبارزات مردم آمریکای جنوبی» را به عنوان سرآغاز تحول اوضاع

بین‌الملل در دهه پایانی قرن بیستم نام می‌برد که «ضرورت تجدید نظر در معیارهای تحلیل روابط بین‌ملتها» را توجیه می‌کند.

وقتی صحبت از چارچوب نظری منسجم می‌شود، منظور وجود یک نظریه است که از آغاز تا پایان کتاب بر فکر و نوشته نویسنده حاکم باشد و مطالب کتاب را در درون این قالب فکری ساماندهی کرده باشد. نظریه ابزاری است که به ما کمک می‌کند تا دانسته‌های خود را سازمان دهیم و اولویت‌های تحقیق را تعیین کنیم و سئوالات مهم را مطرح و پاسخ دهیم و روش‌های تحقیق علمی مناسب برای اثبات و استدلال را بصورتی منظم بکار ببریم. با یک نگاه نظری به روابط بین‌الملل ما می‌توانیم علاوه بر توصیف و تحلیل رفتار سیاسی بازیگران عقلایی که رفتار خود را بر پایه یک یا چند انگیزه مهمی مثل قدرت، اخلاق یا جغرافیا قرار داده‌اند، به تجویز و توصیه تغییرات رفتاری آنها در آینده هم توجه کنیم و برای پیگیری یک خط‌مشی خاص نیز توصیه‌هایی کنیم.

برای پژوهش در تاریخ روابط بین‌الملل، ما باید از سطوح مختلف تحلیل بهره‌مند گردیم، همان طور که بشر بدون تلسکوپ یا بدون میکروسکوپ نمی‌تواند مدعی شناخت جهان و نظم میان اجزا آن باشد. در این مطالعه تاریخی ما باید به افراد و قهرمانان تاریخ، گروه‌های ملی و غیر ملی اعم از فروملی یا فراملی، دولت‌های ملی، جریان‌ها و سازمان‌های فراملی دولتی و غیر دولتی، برنامه‌ها و فرآیندها و طرح‌های بین‌المللی و همچنین کل نظام بین‌المللی بعنوان یک مجموعه، توجه کرده و آنها را مورد مطالعه قرار دهیم. تنها در این صورت است که ما می‌توانیم مطمئن باشیم که هر قدم پیشرفت ما، قدمی به سوی وقوف بیشتر به مجهولات خود و درک الگوهای تکرار شونده و به اصطلاح قانونمند بوده است و اگر چنانچه ما به درک حقیقت محض نرسیم، دست‌کم آگاهی‌های خود را بهبود و بر آنها سامان بخشیده‌ایم. استنلی هوفمان معتقد است که برای مطالعه روابط بین‌الملل باید کلیه عوامل و فعالیت‌های مؤثر بر خط‌مشی‌های خارجی و قدرت واحدهای اساسی تشکیل دهنده جهان مورد مطالعه قرار گیرد و به قول مورتون کاپلان در این راه باید نظام‌های گذشته و حال و حتی نظام‌های فرضی را نیز مورد توجه و عنایت قرار داد.

یکی از فوائد مطالعه تاریخ روابط بین‌الملل درک مهمترین مسائل و مشکلات موجود میان جوامع مختلف بشری از جنگ و صلح و فهم چگونگی حفظ ارزش‌های خودی است. دانشمندان روابط بین‌الملل در مطالعه همین تاریخ است که موفق به طرح نظریه‌های مختلف یا متعارض شده‌اند. نویسنده در این کتاب بدون توجه به وجود چنین نظریه‌هایی و علل و عوامل مختلفی که درباره علل جنگ مطرح شده است و حتی بدون آنکه خود به طرح نظریه‌ای اقدام کرده باشد، هر بار در توضیح یک پدیده از شاخه‌ای به شاخه دیگر رفته و دلایل کاملاً متفاوتی را بیان داشته است. به این ترتیب از آغاز تا پایان کتاب، علل و عوامل بسیار و مختلفی را می‌توان مشاهده کرد که نویسنده بی‌توجه به فراوانی و اختلاف آنها با یکدیگر، در هر قسمت بطور ناخودآگاه تلاش کرده تا با تأکید بر یک عامل، به کلی‌گویی پردازد و همین موجب خطای وی و تجزیه و تحلیل تک عاملی شده است. به مواردی از این دست نگاه کنید:

در ص ۴۷ حس ملیت خواهی و وطن پرستی، عامل جنگ و صلح و مبارزه مردم سرزمین‌های متفاوت جهان معرفی شده است.

در ص ۶۹ (بند ۳) علت جنگ اول جهانی، ملی‌گرایی بالکان و رقابت قدرت‌های بزرگ از جمله آلمان با فرانسه و بریتانیا، و اتریش با روسیه و ایتالیا معرفی شده است.

در ص ۷۸ علت موفقیت قدرت‌های توسعه‌طلب، در کسب بی‌طرفی قدرت‌های رقیب معرفی شده که این مهم در بیشتر مواقع با وعده ما به ازاء صورت گرفته است.

در ص ۸۸ قوه محرکه بیسمارک در تشکیل اتحادهای گوناگون، «وحشت» از فرانسویان و علت تلاش فرانسویان برای خروج از انزوا، «جریحه‌دار» شدن «غرور ملی» فرانسویان بخاطر از دست آژاس و لرن و «حس انتقام‌جویی» آنان عنوان شده است. در حالی که پیش از این داعیه رهبری اروپا را به عنوان علت اتحادها عنوان کرده بود.

در ص ۹۳ (بند ۱) علت سکوت آلمان در مقابل قتل عام مسیحیان بدست سلطان عثمانی، چنین معرفی شده است که «دلیلی جز حفظ منافع این کشور و جلب نظر امپراتور عثمانی نداشت.»

در ص ۱۰۲ علت عدم توجه آمریکا به استعمار مناطق دیگر در دوران بازسازی خود (۱۸۶۵-۱۸۸۰)، در عدم احتیاج این کشور معرفی شده ولی بلافاصله علت توسعه‌طلبی این کشور در سال‌های ۱۸۸۰ به بعد، تحت تأثیر

روشنفکرانی چون ژان بورگس و آلفرد ماهان و به طلب "کسب حیثیت نظامی و دخالت در سیاست جهانی" نامیده شده است.

در ص ۱۲۳ (بند ۲) علت تحکیم روابط فرانسه و انگلیس و همچنین نزدیکی انگلیس به روسیه در جنگ اول جهانی، "چیزی جز ترس از سیاست تهاجمی آلمان و تلاش این کشور در جهت منزوی ساختن انگلستان" عنوان نشده است.

در ص ۱۲۴ (بند ۱) علت جنگ اول جهانی، برخورد منافع معرفی شده و آمده است که "هرگونه تغییری در وضعیت موجود بدون برخورد با منافع یکی از قدرت‌ها امکان پذیر نبود." در ص ۱۳۷ (خط آخر) وجود "انرژی‌هایی که طی این مدت متراکم شده بودند و هیچ راهی برای خروج جز انفجار نداشتند"، عامل جنگ معرفی شده است.

در ص ۱۴۵ نظر پی‌یر رننون درباره علت جنگ اول جهانی پذیرفته شده و آمده است که "اقتصاد آلمان در این زمان با هیچ مشکلی روبرو نبود و هیچ عامل اجتناب‌ناپذیری نیز آن را بسوی جنگ سوق نمی‌داد" اما فراموش شده که قبلاً اجتناب‌ناپذیر معرفی شده بود.

در ص ۱۵۵ به نقش "رهبری قوی و عملکرد حساب شده" در تعیین سرنوشت جنگ از سوی قدرت‌های بزرگ فاتح اشاره شده است.

در ص ۱۸۷ و در آستانه بررسی وضعیت فروپاشی شوروی، یک قاعده کلی استخراج شده که "رژیم‌های سیاسی هر چه بیشتر تمام‌تخواه و ایدئولوژی زده باشند، شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتر نیز خواهند بود." در ص ۲۱۴ (بند ۱) با اشاره به کوتاهی اروپا در مقابل زیاده‌خواهی‌های هیتلر چنین آمده است "در حقیقت این ضعف و زبونی دیگران بود که به هیتلر قدرت می‌داد. انگلستان به مماشات ادامه می‌داد. فرانسه با بحران کابینه دست به گریبان بود."

در ص ۲۱۷ (بند ۱) بی‌توجه به ضد و نقیض‌گویی‌های سابق آمده است که جنگ دوم جهانی در اروپا "اجتناب‌ناپذیر می‌نمود" چرا که پیمان شوروی و آلمان آشکار شده بود.

در ص ۲۱۸ (خط ۱) علت جنگ دوم، نارضایتی "کشورهای مهمی چون آلمان، شوروی و ایتالیا از بنائی که صلح ورسای پی افکند" معرفی شده است.

جبرگرایی تاریخی

در این کنکاش، وجود یک نگرش جبرگرایانه تاریخی هم در درون نویسندگان احساس شد که در موارد بسیاری از جمله در روی جلد کتاب مورد تأکید و تصریح قرار گرفته است. در طرح روی جلد کتاب، از آرم سازمان ملل با قدری تغییر و اضافه استفاده شده است؛ کره زمین با اتصال خشکی‌ها به یکدیگر و با برداشت تار عنکبوتی، یکپارچه فرض شده و با نگاه عمودی از فراز قطب شمال به قاره‌ها، کره‌ای توخالی و سرزمین‌هایی متزلزل بر روی شبکه تار عنکبوتی تصویر شده است. به جای دو شاخه زیتون در دو طرف کره زمین (آرم سازمان ملل)، در سمت راست آن از یک شمشیر برهنه استفاده شده و با رسم پیکان‌های جهت‌دار از راست به چپ نشان می‌دهد که این جریان برخلاف عقربه‌های ساعت در حال گردش است و چنین وانمود می‌کند که جنگ و صلح همواره بر گرداگرد این شبکه تار عنکبوتی حضور دارد و به طور حتم و یقین هر بار یکی جای دیگری را به خود می‌گیرد و راه‌گریزی هم وجود ندارد.

نویسنده گرچه در قالب یک عنوان "جنگ جهانی و ریشه‌های آن" به علل و عوامل مختلف اشاره کرده است ولی در مجموع برخی از علل جنگ‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را بر اساس جبر و سرنوشت از پیش تعیین شده، دانسته و اختیار و انتخاب را غیر موثر تشخیص داده است؛ طرز نگارش نویسنده و استفاده بی‌اندازه از افعال لازم به جای افعال متعددی، این نگرش را تقویت نیز کرده است.

در ص ۳۹ (استناد ۳۸) علت عدم موفقیت قیام مردم ایتالیا در مارس ۱۸۳۱، در این دانسته شده که “زمان برای وحدت و استقلال ایتالیا مساعد نبود و این امر به نسل آینده محول می‌شد.”
در ص ۴۵ (بند ۳ خط ۶) آمده است “امپراتوری اتریش در انزوا و ضعف بسر می‌برد. بهره‌برداری از این اوضاع به عهده فرانسه بود.”

در ص ۶۴ (بند ۲) درباره سیاست خارجی اتریش آمده است “چون دستش از آلمان و ایتالیا کوتاه شد به شدت به بالکان متوجه شد که خود درگیری با روسیه و عثمانی را در پی داشت.” این به این معنی است که فعالیت خارجی یک کشور حتمی و اجتناب‌ناپذیر است؛ این طرف نشد از طرف دیگر باید اقدام کند.
در ص ۶۵ (بند ۱) آمده است “اتریش دیگر خطری برای پروس محسوب نمی‌شد و چنانچه ممانعت و مخالفتی بر سر راه روند وحدت کامل آلمان ایجاد می‌شد، مسلمانان از جانب فرانسه می‌بود.” استفاده از کلمه مسلمان، در واقع تأکیدی است بر وجود حتم و جزم و جبر در بروز رخدادها.

در ص ۶۷ نیز وقتی از شکست ارتش ناپلئون سوم در جنگ سدان یاد شده، سرنوشت محتومی برای ناپلئون “رقم خورده” معرفی شده که تسلیم شود، به اسارت درآید و خجالت‌زده از میان سربازان بخت برگشته‌اش عبور داده شود.

در ص ۶۹ (بند ۲) به نقل از جین ژورس به “مکافات اعمال” ملت‌ها اشاره شده و از خوانندگان سؤال شده که “آیا فرانسه انقلابی کفاره گناه هم‌مسلك شدن با مترنیخ یعنی سرکوب‌گر جنبش‌های ملی را پس نمی‌داد؟” و در بند ۳ “تلاطم‌های ملی‌گرایی”، نتیجه محتوم “ظلم و اجحاف” بعضی از کشورها در کنگره وین بر بعضی دیگر معرفی شده است.

در ص ۹۷ (بند ۲) با نسبت دادن ظهور قدرت‌های جدید ژاپن و آمریکا در اوایل قرن بیستم و استعمارگری آنان به “شرایط این عصر”، چنین وانمود شده که آنها ناخواسته و ناخودآگاه و تنها بنا به مقتضیات این دوران به چنین مقامی نائل و دست به چنین اقدامی زده‌اند.

در ص ۱۰۲ آمده است “سیاست آمریکا دیگر نمی‌توانست به مرزهای این کشور محدود گردد. زیرا توسعه اقتصادی ایجاب می‌کرد که این کشور به فکر مناطق نفوذی برای اقتصاد خود باشد.” به این ترتیب چنین برداشت شده که توسعه اقتصادی بطور حتم منجر به ایجاد مناطق نفوذ و استعمار و دیگر اشکال توسعه‌طلبی خواهد شد.

در ص ۲۵۱ (بند ۱ خط آخر) درباره تقسیم جهانی پس از تقسیم کامل اروپا در سال ۱۹۴۹ چنین آمده است که “از این پس باید صحنه زورآزمایی را به جای دیگر منتقل کرد.” و اوج این جبرگرایی در ص ۲۷۲ (خط ۸) نمایان است که آمده است “هیچ چیز قادر نیست جلو تحولات جهان را سد نماید.”

طبیعت‌گرایی

نویسنده در برخی موارد در تشریح علل رخداد یک پدیده از جمله توسعه‌طلبی و تضاد ایدئولوژیک، آن را طبیعی قلمداد می‌کند. در حالی که کلمه “طبیعی” نشان از فطری بودن توسعه‌طلبی کشورها چه در وضع ابتلا یا عدم ابتلا به مشکلات و بود یا نبود رقیب است و اگر چنین امری درست باشد، هر کشوری باید توسعه‌طلب باشد؛ چه روسیه و چه غیر آن فرقی نمی‌کند.

در ص ۴۳ (بند ۱ خط ۲۱) علت “بسط نفوذ” روسیه در بالکان، “به دلیل عدم ابتلا به شورش‌های سال ۱۸۴۸ و با استفاده از درگیری‌های داخلی و خارجی سایر قدرت‌های اروپایی” معرفی شده و سپس “طبیعی” نامیده شده است.

در صفحه‌های ۲۸۲-۲۸۳ موازنه قوا، یک امر "طبیعی" تلقی کرده و آمده است که "خیزش جهان سوم" و مبارزه ایالات متحده با "جنبش‌های استقلال طلبانه و حرکت‌های انقلابی"، سبب کسر بودجه این کشور شده و در نتیجه از قدرت ایالات متحده کاسته شده است.

در ص ۲۴۳ (بند ۱) تضاد غرب با شوروی، یک نتیجه "طبیعی" و "امری محتوم" ناشی از شکست جبهه متحد فاشیست معرفی شده است. اگر این نتیجه، طبیعی باشد دیگر درس‌های تاریخ معنی ندارد و همه چیز به دنبال هم تداوم خواهد یافت. برای نمونه خود بارها گفته که قدرت‌های بزرگ بر سر نفع بزرگ‌تر از اختلاف و تضاد پیشین خود چشم پوشی کرده‌اند در این صورت چطور می‌توان آن تضاد طبیعی و محتوم را با این اختیار ناشی از خودآگاهی جمع کرد.

در ص ۲۴۵ (بند ۱) اولویت و برتری "توافق قدرت‌های بزرگ" نیز بر "رابطه نیروها در داخل کشور کوچک" "طبیعی" قلمداد شده است.

ضعف نگارش

درباره روانی و رسا بودن نگارش کتاب، جز در چند مورد مشکل خاصی دیده نشد. در برخی موارد فاعل جمله، مشخص نیست. در ص ۱۳۷ (بند ۲ خط ۸) فاعل جمله "در همه جا در تدارک جنگ احتمالی بودند" کلمه "همه" است که جا افتاده است. در ص ۲۱۳ (بند ۲ خط ۳) فاعل این جمله هم که هیتلر باشد ذکر نشده است. "در پی این تصمیم شوشنیک صدراعظم اتریش را که جانشین دلفوس شده بود احضار و به وی اخطار نمود." در ص ۲۳۰ (بند ۳ خط ۱۲) فاعل جمله "روزهای ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ به ترتیب هیروشیما و ناکازاکی را هدف بمب اتم قرار دادند" مشخص نشده است. البته برای خوانندگان گرامی معلوم است که این جنایت جنگی در آن زمان جز از سوی دولت آمریکا از کسی بر نمی‌آمد.

در پاره‌ای از موارد از کلمه (ولی) استفاده صحیح نشده و برای خواننده ایجاد توهم می‌کند مثلاً در ص ۶۳ در تبیین ویژگی‌های شخصیتی بیسمارک از قول روسیر چنین آمده است: "بیسمارک ... اهداف خود را همیشه صریحاً بیان می‌داشت ولی در انتخاب راه‌های رسیدن به آن ظرافتی بلیغ از خود نشان می‌داد." کلمه (ولی) در این عبارت، آن چنان که باید، تعارض و تباین میان دو جمله پیش و پس را نمی‌رساند و معلوم نیست که (ظرافت بلیغ) چه تباینی با (صراحت بیان) دارد. در ص ۲۱۳ (بند ۲ خط ۶) هم کلمه (ولی) معنی مغایر با جمله پیشین را نمی‌دهد و باید حذف شود.

در یک نوشته تاریخی به نظر می‌رسد که معرفی اشخاص تصمیم‌گیر ضروری باشد. در طول یک دوره حتی در مدتی کوتاه، افراد از سمت‌های متفاوتی برخوردار می‌شوند و برای وضوح مطلب باید این سمت‌ها معرفی گردند و در موارد تکراری هم، برای وضوح مطلب، بهتر است تکرار گردد. نویسنده در موارد متعددی از اشخاصی نام برده است که از معرفی آنان برای اولین بار نیز خودداری کرده است. این موارد عبارتند از: چند شخصیت (ص ۱۳ خط آخر)، کانینگ (ص ۳۵ بند ۱ خط ۴)، مونروئه (ص ۳۵ بند ۱ خط ۸)، شاتوبریان (ص ۳۵ بند ۱ خط ۱۳)، کاوور (ص ۴۶ بند ۱ خط ۳)، پالمرستون و راسل (ص ۴۷ بند ۱ خط ۹)، مورا (ص ۵۲ بند ۲ خط ۶)، گوبلز (ص ۲۲۹ بند ۱ خط ۵)، میکلاژزیک (ص ۲۳۳ بند ۱ خط ۱۵) و ژنرال کلی (ص ۲۴۶ بند ۱ خط ۴).

در ص ۵۶ (خط آخر) پس از آن که به ترتیب از دو شخصیت ناپلئون سوم و کاوور سخن به میان آمده می‌نویسد: ایتالیایی‌ها حتی چندین بار برای جلب نظر وی به خشونت متوسل شده بودند. "طبق قواعد دستور زبان، ضمیر (وی) به نزدیک‌ترین اسم یعنی کاوور برمی‌گردد ولی واقعیت این است که ایتالیایی‌ها با توسل به ترور ناپلئون سوم، قصد تسلیم وی به خواسته‌های وحدت‌طلبی آنها را در سر می‌پروراندند.

در موارد بسیاری هم اشتباه‌های ماشینی قابل توجهی مشاهده شد که برای مطالعه روان خواننده نیاز به اصلاح دارد. (به ضمیمه ۱ مراجعه کنید). در برخی از صفحه‌های کتاب، از برخی کلمات عربی نامأنوس استفاده شده که در فارسی رایج و مصطلح نیست و با معادل زیباتری در فارسی می‌توان آنها را جایگزین کرد. (به ضمیمه ۲ مراجعه کنید). درباره قواعد ویرایش و نگارش به نظر می‌رسد که هیچ تناسبی میان برخی بندها با یکدیگر نیست. در بسیاری از صفحات کتاب مثل ص ۱۴۵، تنها یک بند دیده می‌شود و گاهی طول بندها از ۱/۵ صفحه

هم می‌گذرد.^۱ این نکته حتی در قسمت‌هایی که در چاپ‌های اخیر اضافه شده است نیز به چشم می‌خورد.^۲ در مقابل، برخی بندها در صص ۷۱، ۸۴، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۸ و ۲۹۲ از یک جمله فراتر نرفته است و موارد بسیار دیگری هم هست که تنها از دو جمله تشکیل شده است.

از این گذشته مطالب برخی بندهای جدا از هم، مربوط به یکدیگرند و علت تفکیک مطالب واحد در بندهای مختلف و تلفیق مطالب مختلف در یک بند معلوم نیست. برای نمونه در ص ۱۹۸ (بند دوم) که از چهار جمله تشکیل شده است بهتر است که سه جمله اول که مربوط به نظام توتالیتری استالین است در ادامه بند پیشین می‌آید و جمله چهارم که مربوط به توتالیترسم فاشیستی است در اول بند بعدی قرار می‌گرفت. در حالی که این موضوعات مختلف در یک بند جای داده شده‌اند. طول برخی جمله‌ها نیز بسیار زیاد است به طوری که فهم یک نوشته توصیفی تاریخی را دشوار می‌سازد. برای نمونه می‌توانید به جمله پایانی ص ۲۷ نگاه کنید که با چندین حرف عطف (و)، طول جمله به ۶ خط و همچنین جمله پایانی بند اول از ص ۲۹ که به ۷ خط افزایش یافته است.

علامت ویرگول نیز در نگارش نوین فارسی، کاربرد بسیاری یافته و برای روان خواندن و در برخی مواقع، برای درک بهتر نظر و قصد نویسنده لازم و ضروری می‌نماید. (به ضمیمه ۳ مراجعه کنید). در بخش پاورقی‌های فارسی و انگلیسی برای جداسازی، از نقطه و ویرگول استفاده شده که معمول نیست و بهتر است از ویرگول تنها استفاده شود بویژه اینکه در بعضی صفحات نیز فقط از ویرگول استفاده شده است. در موارد بسیاری، پس از پایان یک جمله و درج علامت (،)، با حرف ربط (و) اقدام به عطف جمله دیگری و ادامه جمله پیشین شده که درست نمی‌باشد.^۳

در مواردی هم دقت کافی در ضبط و درج علامت نقل قول مستقیم صورت نگرفته است. از جمله در صفحه‌های ۶۲-۶۳، نویسنده با استناد به روسیر فرانسوی ویژگی‌های شخصیتی بیسمارک را تبیین کرده است و در ص ۶۳ خط چهارم با درج علامت گیومه به نقل قول مستقیم پایان داده است ولی علامت گیومه شروع این نقل قول جا مانده و معلوم نیست که دقیقاً از کجا نقل قول می‌باشد. تعدادی غلط حروف‌نگاری نیز مشاهده شد که به سبک رایج کنونی اشتباه تلقی می‌شود. برای نمونه در تمامی کلمه‌هایی که برای نسبت دادن استفاده شده، به جای (ی) از علامت (ء) با کرسی (ی) استفاده شده است. مثل ابائی، اجرائی، اروپائی، اسپانیائی، آمریکائی، انزواگرائی، بندهائی، ایتالیائی، برتری‌جوئی، پیش‌گوئی، تشنج‌زدائی، تنهائی، جدائی، خودکفائی، زیربنائی، شناسائی، شورائی، همگرائی، غرب‌گرائی و ملی‌گرائی.

در ص ۲۳۴ بند ۱ مطلبی به طول ۱۲ خط به نقل از کتاب خاطرات چرچیل نقل قول مستقیم شده ولی از اسلوب علمی که تورفتگی بیشتری برای حاشیه آن می‌طلبد غفلت شده است. در ص ۲۱۷ بند ۱ خط ۸ به خلاصه پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی اشاره شده ولی متن در داخل گیومه قرار دارد. مطلب نقل قول مستقیم اگر خلاصه شود، فقط کلماتی از آن حذف و جای آنها با (...) پر می‌گردد. گاهی از کلمه انگلیس برای اشاره به دولت بریتانیا استفاده شده و گاهی از کلمه انگلستان که این عدم یکنواختی در کاربرد اصطلاحات را نشان می‌دهد.

ضعف محتوایی

در مطالعه کتاب به موارد چندی از ضعف محتوایی برخورد گردید که در پنج قسمت ضعف توضیح، ضعف برداشت، ضعف ترجمه، ضعف استناد، گزافه و اغراق و برخورد ارزشی ارائه می‌گردد.

ضعف توضیح

در این کتاب متأسفانه برای تفهیم موضوعی به گستردگی تاریخ یک صد ساله روابط بین‌الملل، از ابزارهای علمی همچون تمرین و آزمون، نمودار، جدول، آمار، مقایسه، تصویر و مخصوصاً نقشه کوتاهی شده است. بدون نقشه خواننده نمی‌تواند موقعیت دولت‌ها و شهرهایی را که از آنها یاد شده دریابد و تغییرات و تحولات جغرافیایی سیاسی در منطقه و جهان را دنبال و درک کند. تنها در یک مورد در ص ۸۷ نموداری از ارتباط میان قدرت‌های هم‌پیمان آلمان و متحدین آن ترسیم شده است که بخوبی نحوه و موضوع این اتحاد را مشخص می‌کند ولی از ارائه چنین نموداری برای اتفاق مثلث خودداری شده است.

نویسنده در ابتدای هر فصل بدون هرگونه توضیحی درباره کلیات آن فصل، وارد جزئیات شده و به توصیف رخدادها پرداخته است. نویسنده از ابتدا باید در قالب مقدمه‌ای کلی، تصویری فراگیر از صحنه بین‌المللی و قدرت‌های مطرح در جهان آن زمان به نمایش می‌گزارد، آنگاه بنا به میل خود از کنگره وین و اروپا آغاز می‌کرد. نویسنده در مقدمه کتاب خود می‌توانست درباره نقاط عطف روابط بین‌الملل

توضیحی بدهد و علت انتخاب هر دوره را تشریح بکند. مثلا چرا کنگره برلین یا وحدت آلمان را نباید یک نقطه عطف تصور کرد. احتمالا به خاطر اینکه آلمان بر انگلستان چیره شده و از نگاه یک تحلیل گر فرانسوی الان باید منفور باشد.

کتاب از نظر میزان سازگاری محتوا با عنوان و فهرست نیز کمبودهای جدی دارد. عنوان کتاب "تحولات روابط بین الملل" می باشد ولی در فهرست آن و همچنین در محتوا تنها به اروپا و چند قدرت انگگشت شمار آن پرداخته است. همین اشتباه در عبارت فصل اول با عنوان "وقایع مهم جهان از کنگره وین تا جنگ جهانی اول" نیز تکرار شده است و جهان با اروپا، آنهم معدودی از کشورهای بزرگ آن، یکی انگاشته شده است. نویسنده توضیح نمی دهد چرا از ۱۸۱۵ آنهم از وین شروع کرده نه به ناپلئون و نه به جاهای دیگر، به هیچیک اشاره نکرده است.

در فصل بندی و توجه به نقاط عطف نیز ایرادهایی مشاهده می شود. چرا انقلاب های ۱۸۳۰ و چرا وحدت آلمان در ۱۸۷۱ باید نقطه عطف تاریخ باشد. علت این انتخابها از سوی نویسنده توضیح داده نشده است. بهتر بود که تفاوت دوره پیش و پس بطور روشن تبیین می شد. برای مثال در ص ۳۷ معلوم نیست که مردم در انقلاب های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ در اروپا بدنبال چه اهدافی بودند و چه می خواستند. لیبرالیسم، رمانتیسم، بناپارتیسم بدون ارائه تعریف و توضیحی رها شده اند و علت طرح این موضوعات در این زمان تشریح نشده است.

در این کتاب چندین بار به تقابل میان لیبرالیسم بورژوازی با استبداد اشرافی پرداخته شده اما از تقابل مذهبی میان مسیحیت و اسلام که وجه بارز تشکیل اتحادهای مقدس و انجیلی و اتحاد اسلام و تلاش عثمانی برای حفظ یکپارچگی خود و نزدیکی به ایران بود و همچنین مانع از دعوت عثمانی به بسیاری از کنگره ها و کنفرانس ها و عدم تمایل این امپراتوری در این باره می شد، کشمکش مذهبی در اروپا از جمله انگیزه جنگ میان آلمان پروتستان و فرانسه کاتولیک، کشمکش علم و مذهب، برخورد کلیسا و دولت و در نیمه دوم قرن نوزدهم، انقلاب اقتصادی در آلمان پس از امپراتوری، سیاست های ضد کاتولیکی بیسمارک و انتشار نظریه داروین درباره اصل انواع در سال ۱۸۵۹ که در آن زمان غوغایی برپا کرد و اثرات آن تاکنون باقی است، مورد بی توجهی واقع شده است.

از انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه و همچنین پیش روی های ناپلئون هیچ سخنی به میان نیامده و بدون مطالعه آثار اساسی این سه رویداد مهم، به نظر می رسد که فهم مسائل سال های پس از کنگره وین ناممکن باشد. برای مثال مقوله هایی مثل روشنفکری، انقلاب اقتصادی، اکتشافات علمی و پزشکی، مهاجرت و رشد بی رویه شهرها، انقلاب صنعتی دوم، سازماندهی طبقه کارگر صنعتی، تغییر ساختار صنعت و پیدایش کارتل ها و تراست ها، مسائل و مشکلات بزرگ جهانی از جمله محیط زیست، حقوق بشر، اختلافات ارضی و خریدهای نظامی، تغییر ساختار صنایع مادر، طرح نظام های اقتصادی مهمی چون لسه فر و اصلاحات اقتصادی و کار و کارگری، پدیده ای به نام استعمار نو یا امپریالیسم در میان کشورهای صنعتی اروپایی و انتشار آن به سرزمین های دیگر، ظهور دو طبقه جدید به نام متوسط یا سرمایه دار و طبقه کارگر صنعتی و ضدیت آن دو با یکدیگر و تلاش بی وقفه ای که برای آموزش و پژوهش علمی صورت گرفت تا اختراعات و ابداعات نوینی را در خدمت بشریت قرار دهد، سقوط طبقه زمین دار و قدرت یافتن طبقه متوسط در زمینه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و کاهش اقتدار و مشروطه شدن اختیارات شاهان و کوتاه شدن دوره رهبری جامعه و اتکای آن به رأی مردم و همچنین لغو بردگی از آثار انقلاب فرانسه و توسعه طلبی های ناپلئون در اروپا، آفریقا و آسیا بود.

در جای جای کتاب از تغییر کابینه های دولت های دموکراتیکی مثل بریتانیا سخن به میان آمده در حالی که به دموکراسی پارلمانی و اصلاحات مهم در این مسیر که از بریتانیا سرچشمه گرفت، سیاست ها و برنامه های مختلف احزاب کارگر و محافظه کار یا لیبرال این کشور در طراحی سیاست خارجی کشورشان، اصلاح قوانین انتخابات سال ۱۸۳۲، قانون رأی مخفی سال ۱۸۷۲، اصلاحات پارلمانی سال ۱۹۱۱، پیدایش اتحادیه های صنفی و کارگری، امپریالیسم نوین بریتانیا و استعمار استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی، هندوستان، کانادا ... و همچنین تشکیل اتحادیه مشترک منافع با بریتانیا در سال ۱۹۰۰ اشاره ای نشده است.

در جنبش لیبرالیسم پس از کنگره وین باید از افرادی همچون هگل، پروفیسور دانشگاه فلسفه دانشگاه برلین، یاد می شد که بیانگر دیدگاه های طبقه متوسط لیبرال در این دوره است و از ایده های انقلاب فرانسه و آزادی های مدنی و برابری همه شهروندان در برابر قانون دم می زد. البته او چنین می انگاشت که این حقوق اساسی باید طی فرمانی از سوی حکام اعطا گردد و نباید اقدام سیاسی خشنی از سوی مردم در این باره صورت گیرد و البته وی مخالف مالکیت خصوصی بود چرا که آن را علتی برای سرمایه داری عده ای معدود و سبب رشد فقر و فلاکت می دانست و خواستار دخالت دولت به نمایندگی از عموم مردم و به نفع مردم در مسائل اقتصادی بود.

نویسنده به پدیده جنگ و صلح و تشکیل کنگره ها، دولت های بزرگ و همچنین سیاست مداران آنها توجه وافر کرده اما از تشریح جغرافیا و مردم و اقلیم هر سرزمین از نگاه استراتژیک، ایده ها، عقاید و تحولات فرهنگی و مذهبی و علمی، جامعه ملل و سازمان ملل متحد

و نحوه تشکیل و فعالیت آن دو برای ایجاد یک نظم جدید بر پایه امنیت دستجمعی، و استقلال خواهی ملل آسیایی و آفریقایی از جمله هند و مالزی و اندونزی و مصر و آفریقای غربی و ملی‌گرایی و تبعیض نژادی که از آثار رقابت و جنگ قدرتهای بزرگ در جریان جنگ دوم جهانی بوده است، غفلت کرده است.

گاریبالدی که با قیام ملی‌گرایانه خود در جنوب ایتالیا موجب الحاق دوسیسیل به ساردنی شد، لوئی بلان تئوریست سوسیالیست را که حق کارکردن افراد را با حداقل حقوق به جمهوری دوم فرانسه به قبول دولت رساند، علل و زمینه‌های پیدایش سوسیالیسم و مهم‌ترین مکاتب آن یعنی مارکسیسم، مارکسیسم - لنینیسم و مائویسم که باور نداشتند که دولت از راه قوانین دمکراتیک بتواند به تدریج سوسیالیست شود و باید سیستم اقتصادی تغییر کند و چون طبقه سرمایه‌دار راضی به چنین تغییری نخواهد شد باید با فشار، زور و دیکتاری اکثریت کارگر، زحمتکش و دهقان دست بکار شد، آنارشیسم و رهبر آن پیر ژوزف پرودون که مخالف هر نوع دولت تحمیلی بود و با اعتماد کامل به فرد، نهایت آزادی را برای او خواستار می‌شد و ضمن مخالفت با خشونت معتقد بود که با آموزش می‌توان قراردادهای اختیاری میان افراد ایجاد کرد تا دولت آنارشیست با تخلفات برخورد کند، نکات مهمی در مطالعه تاریخ روابط بین‌الملل می‌باشند.

مشکلات داخلی امپراتوری روسیه، پیشروی‌های آن در شرق و روابط آن با ایران و سیاست روسی کردن الکساندر سوم برای ایجاد یک کشور ملی از اهالی نامتجانس روس، روس سفید، لیتوانی، لهستان و فنلاندی و ادامه این سیاست در زمان نیکلای دوم که به قتل عام یهودیان در سال ۱۹۰۳ انجامید و آنان را برای مهاجرت به فلسطین اشغالی برانگیخت و همچنین اصلاحات دوره نیکولای دوم، انقلاب ۱۹۰۵ این کشور و حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه و علل تقسیم آن به دو گروه منشویک و بلشویک، نادیده گرفته شده و ژاپن که یکی از دولت‌های عضو اتحادیه محور در جنگ دوم جهانی بود و تحولات جنگی در شرق، تنها در یک بند آن هم در میان علل ورود ایالات متحده به جنگ یاد شده که در مقابل بحث‌هایی که به تحولات آلمان و ایتالیا و دولت‌های فاتح اختصاص یافته، بسیار نامتعادل می‌نماید.

تلاش‌های صلح دوستان از جمله آندره کارنگی و آلفرد نوبل و کنفرانس‌های بین‌المللی صلح برن که از سال ۱۸۹۱ هر ساله برگزار می‌شد و همچنین کنفرانس‌های لاهه اول با حضور نمایندگان ۲۶ دولت در سال ۱۸۹۹ و لاهه دوم با حضور نمایندگان ۴۴ دولت در سال ۱۹۰۷ که در نوع خود بی‌نظیر بوده و در آن برای اولین بار نمایندگان دولت‌های غیر اروپایی نیز شرکت داشتند (ایالات متحده در کنفرانس اول و ایران و برخی کشورهای آمریکای لاتین در کنفرانس دوم)، دادگاه بین‌الملل برای داوری در اختلافات میان کشورها تأسیس شد و تصمیماتی برای جلوگیری از جنایت جنگی و رفتار غیرانسانی در جنگ‌ها اتخاذ شد، همه و همه مورد غفلت واقع شده است.

نویسنده در مقدمه خود در ص ۷ با ذکر "روابط بین‌الملل در سال ۱۸۱۵ به روابط بین چند کشور قدرتمند اروپایی یعنی انگلستان، روسیه، اتریش، پروس و فرانسه محدود می‌شد" اعتراف می‌کند که از دولت‌های بزرگ و کوچک اروپایی و دیگر قاره‌ها غفلت کرده است. مهمترین این دولت‌ها در قرن نوزدهم امپراتوری عثمانی بود که وسعت ارضی آن در اروپا و آسیا و آفریقا گسترش یافته بود و چین و ژاپن و آمریکا و مستعمرات اسپانیا در آمریکای لاتین اصلاً مورد توجه قرار نگرفته‌اند. درست است که در یک مقایسه قدرت، دولت‌ها در زیر و روی هم قرار می‌گیرند و اکثر کشورها از جمله ایران در مقیاس کوچک و در ردیف‌های پایین قرار می‌گیرند ولی این نباید مانع از مطالعه و شناخت رفتاری این اکثریت گردد و یا آنها را ناچیز بشماریم.

نویسنده در ص ۸ مقدمه خود می‌نویسد "در تمام قاره آفریقا یک کشور مستقل وجود نداشت و در آسیا کشورهایی چون ایران، چین و ژاپن علیرغم استقلال حقوقی، نقشی در مسائل جهانی نداشتند." در حالی که همین دولت‌ها و سرزمین‌ها بودند که دولت‌های بزرگ را به خود فریفتند و برخی دیگر با آنها جنگیدند و پس از شکست، دست به انقراض قراردادهای تحت‌الحمایگی و غیره زدند. از این قبیل دولت‌ها در قاره آفریقا، مصر و مراکش و لیبی و اتیوپی و در قاره آسیا هند و مالزی و اندونزی قابل توجه هستند.

اگر نویسنده آنچنانکه در برخی موارد آشکارا نشان می‌دهد که یک فرد ملی‌گرا است، باید تأکید می‌کرد که موقعیت ایران برای انگلیس و فرانسه در مواجهه با عثمانی و روسیه مهم و اساسی بوده و همین موقعیت مهم بوده که منجر به امضاء پیمان‌های مختلف گردیده است. نویسنده از همه اینها چشم پوشیده است. درست است که دانشجویان و مخاطبان می‌توانند این موضوعات را در درس‌های دیگر و کتاب‌های دیگر جستجو کنند اما خواننده باید بداند که روابط بین‌الملل، روابط میان همه ملت‌ها است نه چند دولت انگشت شمار.

تمایل تاریخی روسیه تزاری برای راه یافتن به آب‌های آزاد و آنچه که به وصیت پتر کبیر مشهور است و در آن جانشینان خود را به پیشروی به سمت ایران و نزدیکی و فتح هندوستان ترغیب می‌کرد، اعتقاد و اصرار انقلابیون روسی که برای مقابله با سلطه بریتانیا در ایران و "بیدار کردن میلیونها دهقان"، اولین کنگره مردم شرق در باکو را تشکیل دادند و در ضمن آن خواستار یک انقلاب کاملاً کمونیستی در شرق شدند گرچه شرق هنوز مرحله سرمایه داری را سپری نکرده بود. زینوویف، رئیس کنگره، آشکارا اعلام کرده بود که: "از زمانی که یک

کشور واحد توانست حلقه های زنجیر سرمایه داری را بگسلاند ... چین، هندوستان، ترکیه، ایران و ارمنستان هم می‌توانند و باید برای برقراری یک سیستم شوروی مبارزه مستقیم کنند." و برای همین منظور و برای هموار ساختن راه انقلاب ایران و کشورهای همسایه بود که ارتش سرخ شوروی در مه ۱۹۲۰ وارد شمال ایران شد و در مدت کوتاهی گرگان و مازندران به اشغال نیروهای بلشویک درآمد و در گیلان جمهوری شوروی گیلان اعلام گردید و کمونیست‌ها آهنگ پیشروی بسوی تهران نواختند.

در مقابل، بریتانیا نیز به خاطر همین کشورهای کوچک از جمله ایران بود که رو در روی روسیه تزاری و پس از آن روسیه شوروی، دست به توسعه طلبی زد. شکست عثمانی در جنگ اول جهانی و عقب نشینی نیروهای آن از ایران در فوریه ۱۹۱۷ و همچنین انقلاب اکتبر روسیه و تخلیه نیروهای روسی از نواحی اشغالی ایران در ژوئیه ۱۹۱۷، بهترین فرصت را برای بریتانیا فراهم کرده بود تا نه تنها ایران بلکه تمام مناطق نفتی قفقاز و باکو و دریای خزر را بتصرف خود درآورد و به بهانه حمایت و کمک نهضت‌های ملی‌گرای داشناک‌ها، مساوات‌طلب‌ها و قفقازی در این سرزمین‌ها حکومت‌های مستقل ارمنستان، آذربایجان و گرجستان را تشکیل دهد. چرا که رژیم بلشویکی و تعهد ایدئولوژیکی آن برای انقلاب شرق و انقلاب جهانی، تهدیدی جدی بود که موجودیت امپراطوری بریتانیا و ارزش‌های سیاسی و اقتصادی آن را به خطر انداخته بود.

بهمین منظور، در خلال بهار و تابستان ۱۹۱۸، بریتانیا نیروهای اضافی به شمال غرب و شمال شرق ایران اعزام کرد و با تأسیس نیروی ایران شمالی در قزوین، اقدام به مداخله در جنگ داخلی روسیه کرد. همین نفوذ بلارقیب بریتانیا در ایران بود که موجب شد تا لوید جورج، نخست وزیر و لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا را به فکر ایجاد نواری از نیروهای انگلیسی بر گرداگرد روسیه، از باتوم در دریای سیاه تا انزلی در دریای خزر و از قزوین تا مشهد و از آنجا تا ترکستان، انداخت. به این ترتیب ایران بعنوان پایگاه خط مقدم جبهه مورد نیاز شدید بریتانیا بود. در حالی که لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا، در سال ۱۹۱۹ تصریح کرده است "ترکستان، افغانستان، ماوراء خزر و ایران برای من در حکم مهره‌های شطرنجی هستند که با آنها بازی برای تسلط بر جهان در جریان است" آیا می‌توان و شایسته است که نقش این دولت‌ها و سرزمین‌ها را در تحولات بین‌المللی نادیده گرفت؟

نویسنده در قسمت پایانی و درباره دوره تشنج‌زدایی جدید، به یک اشاره مختصر به انقلاب اسلامی اکتفا می‌کند و بهتر بود درباره تأثیر انقلاب اسلامی در تغییر و تحول سیاست بین‌الملل توضیح بیشتری می‌داد. جمهوری اسلامی ایران آن چنانکه در مقدمه و اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ قانون اساسی آن آمده است، با طرح "حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین" و اصرار بر "تداوم این انقلاب ... در داخل و خارج کشور" برای هموار کردن "راه تشکیل امت واحد جهانی" به کمک و همراهی "دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی ... و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان" برنامه "دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر" و حمایت از "مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان" (اصل ۱۵۴) را وظیفه خود قرار داد و "سعادت انسان در کل جامعه بشری" را آرمان خود و "استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل" را به عنوان "حق همه مردم جهان" به رسمیت شناخت.

انقلاب اسلامی ایران موجب مذهبی شدن انگیزه فعالیت‌های ضد آمریکایی شد که تا این زمان بی‌سابقه بود، سبب بی‌اعتباری ایدئولوژی الحادی سوسیالیستی در مقابله با امپریالیسم جهانی و زمینه‌ساز فروپاشی اردوگاه شرق گردید. در واقع همین ویژگی‌های انقلاب اسلامی بود که از آن یک الگوی بی‌بدیل و بی‌نظیر در تاریخ سیاسی جوامع معاصر ساخت. به نظر احتشامی در میان ۸ رژیم انقلابی (آنگولا، اتیوپی، گرانادا، موزامبیک، نیکاراگوئه، افغانستان، یمن جنوبی و ایران) که بین سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۹ (۱۹۷۵-۱۹۸۰) در کشورهای جهان سوم به قدرت رسید، مدل و الگوی انقلابی که انقلاب اسلامی به جهانیان ارائه کرد "نه دارای ویژگی‌های سوسیالیستی بود و نه دارای ویژگی‌های سرمایه‌داری". الگوی انقلاب اسلامی، از ایران یک "مدل سوم بین‌المللی که متمایز از بلوک‌های قدرتمند نظام جهانی و جنگ سرد" نشان داد و سطحی مساوی از خصومت و تعارض نسبت به شرق و غرب را در رفتار خود نمایان ساخت و "اعتبار مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان تنها ایدئولوژی انقلابی برای کشورهای جهان سوم از بین برد زیرا با جایگزین نمودن ایدئولوژی اسلامی به عنوان ایدئولوژی آزادیبخش در جهان سوم و به ویژه در خاورمیانه، تهدیدی برای سیر ایدئولوژی‌ها به ویژه مارکسیسم مدل شوروی محسوب می‌شد."

انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی موجب شد تا علاوه بر طرح دکترین جدید انقلابی، اختلالی در سیستم امنیتی اردوگاه غرب در محاصره شوروی پدید آورد. دولت ایران از ادامه همکاری دفاع متقابل با ایالات متحده و عضویت در پیمان نظامی سنتو خودداری کرد و برای دخالت در کشورهای همسایه و حفظ امنیت خلیج فارس و مسیر انتقال نفت آن به نیابت از ایالات متحده دیگر تعهدی نسپارد و وارد جنبش عدم تعهد گردید. از این پس نیز دکترین حمایت از حقوق بشر کارتر، تغییر کرد و ایالات متحده دست به تشکیل نیروهای واکنش

سریع زده و برای حضور دائم نیروهای این کشور در خلیج فارس آماده شد. موضوع‌های بسیاری بدون توضیح و فقط با اشاره‌ای بسنده شده که کافی به نظر نمی‌رسد:

در ص ۴۴ (بند ۳) درباره انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۱۸۴۸ آمده است که "افراط‌گرایی سوسیالیست‌ها منجر به شورش‌ها و اغتشاشاتی شد که مردم را نسبت به برنامه‌های آنها بدبین می‌نمود و زمینه را برای پذیرش یک حکومت قدرتمند فراهم می‌ساخت."

در چندین جای کتاب از کلمه "رایش" برای نامیدن امپراتوری آلمان استفاده شده در حالی که در هیچ جا گفته نشده که آلمان‌ها به زبان خود، خود را رایش می‌نامند و کشور آلمان را نیز سرزمین رایش.

در ص ۱۷ هنگامی که از نحوه فعالیت کنگره وین سخن به میان آمده، نوشته شده "دولت‌های شرکت کننده از نظر قدرت یکسان نبودند ولی از نظر حقوقی مساوی بودند" و بعد از آن از اختلاف هاردنبرگ با تالیران بر سر "حقوق عمومی" یاد شده و در پایان آمده که "عاقبت نیز کنگره به معنای واقعی نظر سایر کشورها را ملحوظ نداشت." به این ترتیب توضیح داده نشده که اگر کشورها از نظر حقوقی برابر بوده‌اند پس چرا نظریه حقوق عمومی و برابری اعضا عملی نشده است. توضیح این نکته لازم بود که علت این نابرابری این بود که روسیه، پروس، اتریش و بریتانیا یک اتحاد چهارگانه ترتیب داده بودند که توانسته بود آنان را در مقابل ناپلئون بناپارت و فرانسه به پیروزی برساند و دولت‌های کوچک شرکت کننده در کنگره وین، قدرت و حکومت باز یافته خود را مدیون این اتحاد چهارگانه می‌دانستند و به همین خاطر به نظر آنان تن می‌دادند.

در ص ۲۱ از امپراتوری عثمانی به عنوان "باب عالی" یاد شده و هیچ توضیحی در این باره وجود ندارد. بعد از این هم در صفحه‌های ۲۵ و ۷۳ مجدداً از "مسأله شرق" سخن گفته شده در حالی که هنوز هیچ نکته‌ای درباره زمینه‌های زوال عثمانی و اختلافات این دولت با دیگر دولت‌های اروپایی نیامده است.

در ص ۲۳ به رمانتیسیم، محافظه‌کاری، ملیت‌گرایی و عقل‌گرایی فقط به ذکر نامی اکتفا شده و به مکتب‌های مطرح در هر دوره زمانی پرداخته نشده است.

در ص ۲۴ (خط دوم پیش از آخر) معلوم نیست آقای برگاس کیست و چه نسبتی با تزار الکساندر داشته که وی را برای تشکیل اتحاد مقدس تشویق کرده است.

در ص ۳۰ (بند دوم) از دو اصطلاح کنفرانس و کنگره، برای تبیین نحوه کار اکس لاشاپل استفاده شده بی‌آنکه توضیح داده شود که چه تفاوتی میان این واژه تخصصی وجود دارد. واژه کنفرانس یک واژه سیاسی است که به منظور تبادل نظر و همفکری میان شرکت‌کنندگان تشکیل می‌شود و احتمالاً با صدور بیانیه مشترکی که تنها دارای بار سیاسی است خاتمه می‌یابد ولی واژه کنگره یک اصطلاح حقوقی است که به منظور تصمیم‌گیری میان اعضاء تشکیل می‌شود و با صدور قطعنامه یا تصویب کنوانسیون‌هایی که دارای بار حقوقی است، پایان می‌یابد. در ص ۳۸ از بورژوازی سخن به میان آمده در حالی که این طبقه و خواسته‌های آن تبیین نشده است.

در ص ۳۹ (بند ۲) درباره انقلاب ۱۸۳۰ پاریس آمده است که "علاوه بر تحولات اجتماعی داخلی، دارای اهداف بین‌المللی نیز بود" اما پس از آن با استفاده از افعال لازم به اثرهای این انقلاب در بروکسل، هلند، ایتالیا و لهستان پرداخته شده است. واژه "اهداف بین‌المللی" نشان از خواسته آگاهانه مردم انقلابی پاریس است که باید در سطح بین‌الملل جستجو شود ولی اشاره‌های بعدی فقط به رخدادها پرداخته و معلوم نیست که نقش مردم پاریس در این رخدادها چه بوده است.

در ص ۳۹ (بند ۲ خط ۱۳) در تشریح علت سرکوب قیام ایتالیا به دست ارتش اتریش، به ذکر عبارت "ضعف رهبرانشان" بسنده شده است بی‌آنکه این رهبران معرفی شوند.

در ص ۴۱ با ذکر یک جمله کوتاه "ریشه این انقلاب‌ها نیز در تلاش مردم اروپا برای کسب آزادی‌های بیشتر نهفته بود" اکتفا شده است. چرا باید مردم اروپا در طول مدت ۱۸ سال از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ در این سال به یکباره آنهم در چندین نقطه از اروپا دست به شورش و طرح خواسته‌های مشابه کنند. اختصار مطالب موجب گنگی موضوع شده است.

در ص ۴۲ (بند ۱) بدون توضیح پدیده ملی‌گرایی، آن را با آزادی‌خواهی عجین کرده است. درباره نظام‌های حقوقی همچون قیمومت و تحت‌الحمایگی فقط به ذکر نامی اکتفا شده و هیچ توضیحی درباره معنی و مفهوم این گونه نظام‌ها داده نشده است. مثلاً در ص ۴۶ از قیمومت سخن به میان آمده در حالی که نظام قیمومت که برگردانده واژه Mandate می‌باشد، از زمان مذاکرات صلح ورسای و با ابتکار ویلسون رییس جمهور آمریکا در میثاق جامعه ملل گنجانده شد و پیش از این، نظام‌های حقوقی استعمار، تحت‌الحمایگی یا اداره مشترک رایج بود.

در ص ۸۹ بند ۱ از "بی‌مقدار جلوه نمودن" روسیه در نظر رهبران آلمان پس از بیسمارک و خروج روسیه از جرگه متحدان آلمان سخن گفته شده ولی توضیحی برای علت این بی‌مقدار بودن نداده است. در جای جای این اثر بدون توجه به نظریه تصمیم‌گیری و تنها با ذکر نام دولت‌ها، از این دولت‌ها بعنوان تصمیم‌گیران نهایی یاد شده و نحوه تصمیم‌گیری یا پیامد آن تنها با یک اشاره کوتاه به مفاد معاهده خلاصه شده است. برای نمونه در ص ۱۳۲ معلوم نیست که چگونه معاهده لوزان تنظیم و امضاء شد، چه کسانی به نمایندگی از دولت‌های شرکت کننده حضور یافتند و مثلاً شخص سلطان عثمانی رفته بود یا صدراعظمش و نقش پارلمان عثمانی و احزاب مطرح در این زمان چه بوده است؟ بهتر بود که اگر جای توضیح احساس نمی‌شد، دست کم به منابعی جهت مطالعه بیشتر ارجاع داده می‌شد. در ص ۲۱۹ (بند ۱ خط ۱۳) آمده است: دولت لهستان به رومانی فرار کرد و سربازان زیادی به اسارت آلمانها و روسها درآمدند. معلوم نیست چه فردی از این دولت فرار کرده است.

در ص ۱۰۱ شکست روسیه در جنگ ۱۹۰۵ با ژاپن، عامل "تشدید تضادها" و موجب "انقلاب اجتماعی ۶-۱۹۰۵" قلمداد شده است. در حالی که این شکست، ضعف دیرینه روسیه را در ابعاد اقتصادی و صنعتی آشکار ساخته بود و آزادی خواهان روسی که در طی قرن گذشته، برخلاف هم مسلمان اروپایی خود، مورد سرکوب شدید قرار داشتند در این زمان، از ضعف سرکوب نظامی روسیه هم استفاده کرده و انقلاب مشروطیت خود را به ثمر رساندند. به هر حال این انقلاب و آن جنگ تأثیر بسزایی بر روابط بین‌الملل داشت و بهتر بود در این کتاب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت.

در ص ۱۱۱ بند ۲ "تضاد منافع ... عمیق" میان آلمان و بریتانیا در فاصله سال‌های ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲، مانع از رسیدن آن دو به توافق معرفی شده است ولی مگر این تضاد منافع در میان بریتانیا و روسیه کمتر بود که منجر به اتفاق آن دو و حل مسائل بزرگ و به نظر غیر قابل حلی از جمله تقسیم ایران به منطقه نفوذ در سال ۱۹۰۷ و یا واگذاری مسئله تنگه‌های بسفر و داردانل به روسیه در مقابل انتقال منطقه بی‌طرف ایران به منطقه نفوذ انحصاری بریتانیا در سال ۱۹۱۵ بود.

در ص ۱۴۹ بصورتی بسیار اندک و گذرا به تفاهم ۱۹۱۵ درباره تنگه‌های بسفر و داردانل اشاره شده و آمده است که "روسیه ظاهراً به اطلاع متحدین خود رسانید که این مناطق باید پس از جنگ به روسیه واگذار گردند. ... انگلستان به رغم علاقه سنتی خود به خاورمیانه برای حفظ اتفاق به خواسته‌های روسیه پاسخ مساعد داد ولی فرانسه که از تفوق بلامنازع روسیه در این منطقه می‌هراسید، با تردید و تاخیر جواب داد." واقع قضیه این است

که بعد از اولتیماتوم امپراطوری اتریش - مجارستان به صربستان در ژوئیه ۱۹۱۴، سازانوف، وزیر خارجه روسیه، خواستار رفع تنها اختلاف باقی مانده میان دو کشور درباره منطقه بی طرف ایران شد. راه حل این اختلاف نیز در چهارم مارس ۱۹۱۵ از طرف سازانوف پیشنهاد شد که با میانجی گری فرانسه در ۱۲ مارس سفیر انگلیس در پتروگراد موافقت دولت خود را با درخواست های روسیه آنها در صورت پیروزی نهایی در جنگ اعلام داشت که از جمله آنها الحاق منطقه بی طرف ایران (به استثناء یزد و اصفهان و منطقه کوچکی در نزدیکی نقطه تلاقی مرزهای ایران و افغانستان) به منطقه نفوذ انحصاری انگلستان بود.

در ص ۱۶۷ به ماده ۲۳۱ اشاره شده بی آنکه توضیحی داده شود که این ماده مربوط به قرارداد صلح ورسای است. چرا که قبلا در ص ۱۶۶ از "ماده ۲۲ منشور جامعه ملل" (میثاق جامعه ملل درست است) سخن گفته شده بود و برای خواننده این شبهه بوجود می آید که شاید مبلغ خسارت در "منشور" (میثاق درست است) آمده باشد. از این گذشته نویسنده هیچگونه اطلاعات و آماری از میزان غرامت و خسارت ها و دولت های دریافت کننده آن ارائه نمی کند. برای توضیح بیشتر باید گفت که ماده ۲۳۱ قرارداد صلح ورسای مسئولیت "جرم جنگ" را به گردن آلمان انداخت و این کشور را مجبور کرد که بخاطر "تحمیل جنگ بر بریتانیا، فرانسه و بلژیک و تلفات و خسارت هایی که از سوی تجاوز آلمان و متحدانش بر آنها وارد شده" غرامت بپردازد. کمیته غرامت از آلمان خواست تا علاوه بر واگذاری مقدار فراوانی زغال سنگ و کشتی و لوکوموتیو، حداکثر تا مه ۱۹۲۱ مبلغ ۶۰۰ میلیون پوند (معادل ۲۰ میلیارد مارک یا تقریبا ۵ میلیارد دلار) غرامت جنگی پرداخت کند.

در ص ۱۷۶ درباره اصول نظم نوین جهان پس از کنگره صلح ورسای فقط به ذکر نام امنیت دستجمعی بسنده شده است و چنین آمده است که "جز در سالهای محدود بین ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ برقرار نگردید به ویژه آنکه خود آمریکا در آن مشارکتی نداشت." در واقع ایده آرمانی امنیت دستجمعی در طول جنگ اول جهانی و پیش از آن مطرح بود و در خلال کنفرانس ورسای در قالب یک بند از قرارداد صلح با آلمان و به صورت میثاق جامعه ملل و تشکیل جامعه ملل صورت واقعی به خود گرفت. اصول این نظم نوین در مقدمه میثاق به تفصیل آمده بود و کشورهای عضو جامعه ملل پذیرفته بودند که با برخورداری از برابری و حق رأی واحد، برای حفظ صلح و امنیت دستجمعی با یکدیگر همکاری کنند و جامعه ملل به منزله خانواده ملل و شورای این جامعه به منزله بازوی اجرایی آن از طرف اعضاء به مراقبت بپردازد. نه فقط ایالات متحده بلکه ژاپن و ایتالیا نیز از کنفرانس ورسای و دیگر قراردادهای بعدی ناراضی بودند و از مشارکت در این جامعه خودداری کردند به علاوه بسیاری دیگر از کشورها از جمله روسیه و آلمان نیز نفعی از پیوستن و باقی ماندن در این جامعه احساس نمی کردند.

در ص ۲۲۱ (بند ۲ خط آخر) به تأسیس فرانسه آزاد به رهبری دوگل اشاره شده ولی به نظر لازم بود گفته شود که این "فرانسه آزاد" یک حکومت در تبعید بود که در سال ۱۹۴۱ در لندن تأسیس شد.

در ص ۲۶۵ (بند ۲) از "ضدیت بیمارگونه" دوگل با ایالات متحده یاد شده ولی علت این ضدیت و بیمارگونه بودن آن معلوم نیست.

ضعف برداشت

نویسنده در صص ۲۱-۲۸ زیر عنوان "اعاده و همبستگی پادشاهی های اشرافی" تلاش کرده نشان دهد که کنگره وین به خواست های مردمی و آزادیخواهی بی توجهی کرد و موجب بازگشت ارتجاع در همان شکل سابقش شد. در حالی که واقعیت امر این است که تلفیق و آمیزشی از ایده های حاکم گذشته و خواسته های جدید و جریان های مطرح در میان جوامع صورت گرفت. همچنانکه نویسنده در ص ۲۶ با ذکر مقدمه قرارداد چهارگانه توجه کرده که یکی از آثار کنگره وین "حفظ نظم موجود بر اساس قدرت سلاطین و قوانین اساسی تشخیص داده" و هدف قدرت های بزرگ در این کنگره "حفظ آرامش عمومی" و "حفظ منافع مردم خود"، یعنی چیزی بینابین بوده است که از آن می توان به تسلط اشرافیت مشروط به قانون اساسی، یاد کرد. البته نویسنده خود در بند ۳ از ص ۳۱ به این تلفیق اعتراف کرده و می نویسد

که «گراندوک ساکس و وایمار ... آزادی انتخابات را به ملت خود اعطا نمود. ... و سلاطین باویر، باد و ورتمبرگ مجبور به اعطای پاره‌ای آزادیها به ملت‌های خود شدند.» به این ترتیب برای پرهیز از تناقض باید در برداشت از آثار کنگره وین تجدید نظر شود.

در ص ۲۱ در تشریح نظم جدیدی که کنگره وین ایجاد کرد چنین وانمود شده که «توازن قوا» ابتکار این کنگره بوده است در حالی که نگاهی به تاریخ جوامع باستانی نشان از سنتی بودن این رویکرد داشته است. در موارد متعددی از جمله در ص ۲۳ از شاهزاده‌نشین‌های آلمانی به عنوان «آلمان» یاد شده در حالی که پیش از سال ۱۸۷۱، گرچه مردم این سرزمین‌ها آلمانی بودند اما دولتی بنام آلمان وجود نداشت. در بند دوم از ص ۳۴ نویسنده توضیح نداده که با وجود اینکه رهبری اروپا و اتفاق پنج‌جانبه در دست مترنیک صدراعظم اتریش است و در کنفرانس ورن در ونیز، کنفرانسی برای تهدید آزادیخواهان اسپانیا به بازگرداندن فردیناند هفتم به سلطنت برگزار می‌شود، چطور و چگونه فرانسه که عضو کوچک این اتفاق بوده، اجازه دخالت نظامی در اسپانیا پیدا می‌کند و نویسنده این دخالت نظامی فرانسه را به حساب «موفقیت سیاست مداخله‌گری مترنیک» می‌گذارد.

در ص ۴۳ بند ۱ خط ۱۷ از «افول کامل اتریش در صحنه بین‌المللی» در سال ۱۸۶۶ یاد شده در حالی که نقش مؤثر اتریش در صحنه بین‌المللی تا جنگ اول جهانی و انعقاد پیمان اتحاد دولت‌های مرکزی اروپا تداوم داشت و این کشور متحد اصلی آلمان تا این زمان بشمار می‌رفت.

در ص ۴۷ ایده ناسیونالیسم و پیدایش دولت‌های ملی مورد بررسی قرار گرفته اما اصلاً اشاره‌ای به کنفرانس وستفالی ۱۶۴۸ و نقش اساسی آن در کاهش حاکمیت سیاسی امپراتوری روم و ژرمن و به رسمیت شناخته شدن ایده ملی‌گرایی در تشکیل دولت‌های اروپایی نمی‌کند. با اینکه در ص ۴۷ وجود حس ملیت خواهی و وطن پرستی، «همزاد اجتماعات بشری» و «در بین مردم سرزمین‌های متفاوت جهان» پذیرفته شده اما در صص ۴۹-۵۰ به طور کلی تنها دو منبع برای این تمایل در نظر گرفته شده که متفاوت از یکدیگر بوده‌اند: منبع فرانسوی ناشی از انقلاب فرانسه و منبع آلمانی ناشی از سنت‌گرایی و رمانتیسم و چنین وانمود شده است که جوشش این دو منبع موجب جریان این دو ایده متفاوت به دیگر نواحی جهان شده است.

در ص ۵۵ برای شاهد مثال خودداری ایتالیایی‌ها از کشیدن سیگار برای مبارزه با اتریشی‌های حاکم، از واقعه رژی در ایران یاد شده که درست این است که از تحریم تنباکو و توتون میرزای شیرازی یاد می‌کرد و باز درست‌تر این بود که شاهد مثال خود را برای واقعه‌ای که پیش از (نه پس از) عمل ایتالیایی‌ها رخ داده بود می‌آورد مثل جنگ تریاک و خودداری چینی‌ها از کشیدن تریاک.

در موارد مختلفی از ص ۵۹ تا ص ۱۶۷ (به استثناء ص ۷۷ بند ۲ خط ۲ و ص ۱۷۰ بند ۱ خط ۲) همواره از نام «امپراتوری اتریش» استفاده شده است. در حالی که این عنوان فقط تا سال ۱۸۶۶ (زمانی که امپراتور اتریش مجبور شد پس از شکست در جنگ هفت هفته‌ای با پروس در سادوا تن به خواست آزادیخواهان مجاری داده و با دو حکومت و یک پادشاه موافقت کند) مطرح بود. از سال ۱۸۶۶ نام امپراتوری اتریش به امپراتوری اتریش - مجارستان تغییر یافت و هر یک از دو دولت اتریش و مجارستان، در امور داخلی خود خودمختاری داشتند. این عنوان تا زمان کنگره صلح ورسای در سال ۱۹۱۸ باقی ماند و پس از این بود که به جمهوری اتریش تبدیل شد و مجارستان نیز استقلال خود را بدست آورد.

تشکیل یک دولت ملی واحد هم برای آلمان و هم برای ایتالیا در واقع یک مسامحه بزرگ است. چرا که اگر چنین دولت واحدی برای آلمان در زمان بیسمارک تحقق یافته بود، دیگر بهانه‌ای برای هیتلر در جنگ دوم جهانی باقی نمی‌ماند تا خواستار الحاق اتریش و چکسلواکی و ایالت سودت از لهستان شود. ایتالیا هم به بسیاری

از جزایر حوزه مدیترانه و سرزمین‌های بالکان که ایتالیایی‌نشین بودند (ایردانت و تیرول و تری‌یست و ترن‌تین) دست‌نیافت و تلاش این کشور در ورود به اتفاق آنتانت کوردیال با فرانسه و بریتانیا به منظور تصاحب این سرزمین‌ها از امپراتوری اتریش - مجارستان بود که باز هم در کنفرانس ورسای موفق به تصاحب آنها نشد. واقعیت امر این بود که در دهه ۱۸۷۰ آلمان و ایتالیا توانستند قدم بزرگی در راه وحدت سرزمین‌های آلمانی‌نشین و ایتالیایی‌نشین خود بردارند اما تا تشکیل یک دولت ملی واحد که جامع و مانع باشد، راه درازی در پیش داشته‌اند که هنوز هم ادامه آن باقی است.

در بحث مربوط به وحدت سرزمین‌های ایتالیایی در دهه ۱۹۶۰ از جمله در بند سوم از ص ۵۸، نویسنده از "ونسی" به اشتباه به "ونیس" تعبیر کرده که به نظر اشتباهی فراتر از یک ترجمه غلط یا غلط‌تایی باشد. ونیشیا یا ونسی (Venetia) یک منطقه یا ایالت در شمال شرقی ایتالیا است که مرکز آن شهر بندری مشهور و باستانی "ونیز" یا "ونیس" (Venice) می‌باشد. آنچه که پس از پیروزی پروس و متحدان ایتالیایی آن در جنگ هفت‌هفته‌ای ۱۸۶۶ از اتریش گرفته و به ایتالیا تسلیم شد، در واقع کل منطقه "ونیشیا" یا "ونسی" از جمله شهر بندری "ونیز" یا "ونیس" بود. نکته دیگر در بند دوم از همین صفحه این است که نویسنده به اشتباه اظهار کرده که ناپلئون سوم در ازاء بی‌طرفی در این جنگ، خواهان "ونیس" شده بود در حالی که خواسته ناپلئون "ونیس" (Nice) بود که یک شهر بندری دیگر بود که امروزه در شمال شرقی فرانسه قرار دارد نه "ونسی" یا "ونیس". بنابراین در هر جایی که صحبت از الحاق ایالت ایتالیایی‌نشین به دولت ملی ایتالیا باشد، باید از "ونیشیا" یا "ونسی" نام برد نه "ونیس" و "ونیس".

در ص ۶۸ (بند ۶) یک خطای فاحش در گزارش قرارداد صلح فرانکفورت میان فرانسه و آلمان در سال ۱۸۷۱ مشاهده شد. در این صفحه آمده است "مقرر شد ایالت آلزاس و قسمتی از لورن و متز به آلمان ملحق و فرانسه مبلغ ۵ میلیارد غرامت جنگی را در عرض سه سال بپردازد." درست این است که ایالت آلزاس و بخشی از ایالت لورن که ناحیه متز در آن قرار داشت واگذار شده و مبلغ غرامت جنگی فرانسه به آلمان هم یک میلیون فرانک فرانسه بیش نبوده است.

در ص ۶۸ (بند ۳ خط آخر) به تهدید ایالت‌های جنوبی آلمان از جانب فرانسه اشاره شده که معلوم نیست چه تهدیدی بوده که آنها را به اتحاد با پروس و اتحادیه ایالت‌های جنوبی آلمان تشویق کرده است. اضافه کردن نوع تهدید (درخواست ناپلئون سوم برای تصاحب سرزمینی که جزو ایالت باواریا بود) می‌تواند این ابهام را برطرف نماید.

در ص ۷۴ (بند ۳) آمده است که "زوال امپراتوری عثمانی ... از آغاز قرن نوزدهم شروع شده بود ... تا این زمان نیز رقابت قدرت‌های اروپایی مانع از تجزیه کامل امپراتوری عثمانی شده بود." این برداشت اگر بصورت قاعده کلی صادر شده باشد محل اشکال بسیاری است چرا که اولاً امپراتوری عثمانی به یکباره که امپراتوری نشد و در طول قریب چهارصد سال عمر خود به این درجه وسعت رسید و در این مدت علیرغم تلاش قدرت‌های بزرگ اروپایی، موفق به توسعه خود شد. دوم اینکه همین قدرت‌های رقیب اروپایی بعداً هر یک در رقابت خود، قطعه‌ای از خاک عثمانی را تصاحب کردند؛ روسیه سواحل شمالی دریای سیاه و اتریش منطقه بالکان و بریتانیا هم یونان و قبرس.

در ص ۹۴ (بند ۱) نام کتاب هابسون به غلط "امپریالیسم" معرفی شده که درست آن "مقدمه‌ای بر امپریالیسم" است.

در ص ۹۴ به غلط اصطلاح امپریالیسم در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، به لنین نسبت داده و تعریفی هم در این باره از لنین ارائه شده است. در حالی که این اصطلاح برای اولین بار از سوی هابسون، اقتصاددان و خبرنگار انگلیسی مطرح شد و لنین، حدود دو دهه بعد، در سال ۱۹۱۶ و در خلال جنگ اول جهانی و با انتشار کتاب “امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری” به این موضوع پرداخت.

در ص ۹۴ آغاز جریان توسعه‌طلبی، به قرن شانزدهم نسبت داده شده در حالی که طبق شواهد نوشتاری تاریخی، توسعه‌طلبی از دیرباز وجود داشته و حتی قابل شناسایی در سرشت انسانی است و با تشکیل اجتماعات بشری، تقویت و سمت و سو پیدا کرده است. حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد داریوش هخامنشی یکی از افسران خود بنام سایلاکوس را مامور سیاحت هند کرد. این افسر هخامنشی از مسیر شمال به رود کابل رفت و از آنجا وارد هند شد، تا دریا پیش رفته و از آنجا به سمت غرب پارو زد و به خلیج فارس و از آنجا وارد دریای سرخ و سپس به آرسینو در محل کانال سوئز رسید. در زمان اسکندر مقدونی نیز مهمترین بخش مبارزات اسکندر، همان سفرهای سیاحتی و نظامی وی بود. وی بعد از نفوذ از بین‌النهرین و فارس، تا سرزمین‌های جنوب خزر و کوه‌های هندوکش پیش رفت و از کوه‌ها عبور کرده به هند رسید و وقتی با مخالفت سربازانش با عبور از صحرای راجستان مواجه شد از آنجا از حاشیه غرب و فلات ایران به دشت مرغاب و شوشتر بازگشت تا در آنجا تاج شاهی پارس را بر سر گذارد. فردی بنام نیرکوس، فرمانده ناوگان دریایی اسکندر، منتظر باران موسمی ماند تا از این طریق و با این فرصت مناسب همه رودهای هند را درنوردد. به این ترتیب بود که نیرکوس در مسیر خود تا خلیج فارس، تمام سواحل شمالی دریا را سیاحت کرد.

در ص ۹۵ (بند ۲) چنین برداشت شده که قدرت‌های اروپایی پیش از قرن بیستم درباره مسائل اروپا با هم توافق می‌کردند و پس از این “همین هماهنگی را در مورد تصرف سرزمین‌های دیگران بکار می‌بردند.” مفهوم این بیان این است که قدرت‌های اروپایی پیش از قرن بیستم، هیچ هماهنگی درباره سرزمین‌های غیر اروپایی نداشتند در حالی که مشهورترین این دست‌توافق‌ها، توافق پرتغال و اسپانیا به نام تردیسلاس در ۱۴۹۴ میلادی بود که طی آن جهان غیر مسیحی را با یک خط فرضی در اطلس، حدود ۱۳۰۰ مایل تا نزدیک دماغه جزایر کیپ ورده، به دو قسمت کرده بود و جهان غیر مسیحی در نظر اینها باید مسیحی می‌شدند. در حالی که هیچیک در آن زمان نمی‌دانست چه سرزمین‌هایی در شرق و غرب خود وجود دارد، طبق این قرارداد پرتغال مدعی مناطق شرق این خط و اسپانیا مدعی مناطق غرب آن بود.

در ص ۱۰۲ (خط ۲) جنگ داخلی آمریکا به سال “۱۸۶۵” معرفی شده در حالی که این جنگ بمدت چهار سال ۱۸۶۱-۱۸۶۵ ادامه داشت.

در ص ۱۱۵ (انتهای بند ۱) ضمن تمجید از سیاست واقع‌بینانه چنین برداشت شده که “سیاست با تعصب و جزمیت‌سازی ندارد.” در صورتی که سیاست تافته جدا بافته و بی‌اصل و ریشه نیست که از خود استقلال مفهومی داشته باشد. سیاست به هر چه که اضافه شود یا با هر چه که توصیف گردد، معنایی دیگر می‌یابد مثلاً سیاست معاویه در مقابل سیاست علی (ع)، سیاست نفتی در مقابل سیاست فرهنگی و سیاست‌های نفع‌طلبانه و متغیر در مقابل سیاست‌های ارزشی و ثابت. بهتر است بگوییم سیاست واقع‌گرایانه بیش از آنکه با تعصب و جزمیت‌سازی داشته باشد، با معیارهای قدرت و فراز و نشیب‌های آن هماهنگ می‌شود.

در ص ۱۳۹ (انتهای بند ۱) همچون تاریخ‌نویسی رایج در جهان، روز اول اوت ۱۹۱۴ که در آن آلمان دستور بسیج عمومی صادر و به روسیه اعلام جنگ داد، روز آغاز جنگ جهانی اول معرفی شده است. در حالی که چهار روز قبل از آن، امپراتوری اتریش - مجارستان به صربستان اعلام جنگ داده بود و بدنبال آن بود که

اولتیماتوم‌ها و بسیج عمومی و اعلام جنگ‌ها دیگر صادر گردید. به نظر می‌رسد تاریخ نویسان دولت‌های فاتح برای توجیه ماده ۲۳۱ قرارداد صلح ورسای که مسئولیت جنگ را به گردن آلمان انداخته است، روز اول اوت ۱۹۱۴ را روز آغاز جنگ معرفی کرده باشند.

در ص ۱۳۹ (خط آخر) تلفات انسانی جنگ اول جهانی “میلیون‌ها نفر” و در ص ۱۴۳ (بند ۱) “دو میلیون کشته” برآورد شده است و در انتهای ص ۱۴۷ آن را به “ده میلیون نفر” افزایش داده است. در حالی که این رقم بالغ بر ۴۰ میلیون نفر شامل کشته‌های عملیات نظامی، بیماری و گرسنگی می‌شد. جنگ اول جهانی به مدت ۱۵۶۵ روز به طول انجامید که خونبارترین و پرهزینه‌ترین جنگ تاریخ بشر بوده است. در این جنگ ۶۵ میلیون نفر مرد جنگی، بسیج و برای جنگ سازماندهی شدند که ۱۳ میلیون (یک پنجم) آنها کشته شدند، ۲۲ میلیون (یک سوم) زخمی شدند و از میان اینها ۷ میلیون نفر مبتلا به نقص عضو شدند و تعدادی از این مجروحان در فاصله چند سال پس از جنگ بر اثر این آسیب‌ها جان خود را از دست دادند.

در ص ۱۴۹ به قرارداد فرانسه و بریتانیا موسوم به سایکس - پیکو اشاره شده که “یک دولت بزرگ عربی شامل عربستان و سوریه را پیش‌بینی می‌کرد.” این موضوع صحت ندارد. دولت بریتانیا از یک سو برای آن که مردم عرب‌زبان امپراتوری عثمانی را به شورش بر ضد این امپراتوری برانگیزاند، در ۳۰ اوت ۱۹۱۵ به آنها وعده تشکیل یک “خلافت عربی” داده و از “بازگشت خلافت به یک عرب راستین از خانواده مقدس پیامبر” استقبال کرد و شریف حسین، امیر مکه، را نیز برای همین منظور انتخاب کرد. ولی حدود یک سال بعد بطور مخفیانه با فرانسه بر سر تقسیم این مناطق عربی میان خود به توافق رسید. در واقع مفاد موافقت‌نامه ۱۶ مه ۱۹۱۶ سایکس - پیکو، مغایر با وعده بریتانیا به عرب‌ها بود چرا که موجب تجزیه سرزمین‌های عربی گردید و تکلیف ولایت بیروت و حلب (لبنان و سوریه) را به فرانسه واگذار، و فلسطین را بین‌المللی و اداره اردن و عراق را به زیر نظر بریتانیا محول کرد. در واقع تا این زمان، آن “خلافت عربی” به چند دولت کوچک و تحت‌الحمایه تبدیل شده بود.

در بند دوم از ص ۱۵۲، بلغارستان به اشتباه جزو “متفقین” بشمار آمده در حالی که واقعیت این است که با آغاز جنگ اول جهانی، این کشور مدتی را به بی‌طرفی و ارزیابی پیشنهاد‌های دو اتحادیه صرف کرد تا اینکه در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۵ در ازاء دریافت وعده الحاق صربستان، یونان و رومانی و تشکیل یک بلغارستان بزرگ، به صف “دولت‌های مرکزی” یا “متحدین” درآمد.

نویسنده در ص ۱۶۰ بند ۱ علت تاخیر یک ساله آمریکا در ورود به جنگ اول جهانی را ناشی از این دانسته که اصلاً “آمریکا هیچ ارتشی در اختیار نداشت و می‌بایست پس از ایجاد، آن را روانه جنگ سازد.” در حالی که ایالات متحده پیش از این چندین جنگ مهم و طولانی با بریتانیا برای استقلال، با ایالت‌های جنوبی خود برای حفظ اتحاد و لغو برده‌داری، با مکزیک و با اسپانیا داشته و در همه آنها پیروز شده بود. چگونه می‌توان بدون وجود یک ارتش قوی و مجهز به این همه توسعه‌طلبی‌ها تحقق بخشید!؟

در ص ۱۶۳ (بند ۴) اقدام سلطان عثمانی برای جلب دوستی متفقین به اقدامی “فرصت‌طلبانه” تشبیه و مورد تقبیح قرار گرفته است در صورتی که پیش از این در ص ۱۱۵ (انتهای بند ۱) هرگونه سازگاری سیاست با تعصب و جزمیت، انکار شده بود.

در ص ۱۷۰ درباره آثار جنگ اول جهانی آمده است “چهار امپراتوری بزرگ ... در سال ۱۹۲۰ از نقشه جهان محو شده بودند” و بعد از امپراتوری‌های آلمان، اتریش - مجارستان، روسیه و عثمانی نام برده شده است. درست این است که چهار نظام امپراتوری از بین رفته بود نه چهار امپراتوری و از روی نقشه فقط عثمانی محو شده بود

و جای آن را ترکیه گرفته بود و سه امپراتوری دیگر با وجودی که هر یک قسمت‌های وسیعی از سرزمین خود را از دست داده بودند، هم چنان بر روی نقشه باقی بودند.

در ص ۲۲۷ (بند ۱) چنین برداشت شده که از ژوئیه ۱۹۴۳ به بعد بود که وقتی "آثار شکست نیروهای محور مشهود گردید" و استالین نیز "به نشانه دوستی با غرب، کمینترن را منحل کرد"، رهبران متفقین یعنی آمریکا و انگلیس و شوروی "به اوضاع پس از جنگ" نیز اندیشیدند. واقعیت این است که پیش از این فکر "یک صلح پایدار" بر اساس "همکاری صمیمی مردم آزاد جهان ... هم در جنگ و هم در صلح" به عنوان اولین مرحله مشخصی که به تأسیس سازمان ملل متحد انجامیده است، برای اولین بار در اعلامیه متفقین در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۱ که در لندن میان نمایندگان استرالیا، کانادا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی و پادشاهی متحده و حکومت‌های در تبعید بلژیک، چکسلواکی، یونان، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، لهستان، یوگسلاوی و فرانسه به امضاء رسید مطرح شد. این موضوع حتی در منشور آتلانتیک اصول انگلیسی - آمریکایی مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ ضمن تأکید بر شناسایی "خواسته‌های آزاد مردم" و حق "همه مردم برای انتخاب شکل حکومتی که تحت لوای آن زندگی می‌کنند" خواستار تأسیس "یک سیستم دایمی و فراگیر از امنیت کلی" شدند و همین منشور بود که در اول ژانویه ۱۹۴۲ با بیانیه مشترک ۲۶ کشور که به عنوان ملل متحد در حال جنگ با قدرت‌های محور شناخته شدند مورد حمایت قرار گرفت.

درباره تعداد دولت‌های امضاء کننده منشور ملل متحد اشتباه فاحشی شده و نظرهای ضد و نقیضی ارائه شده است. یکبار در ص ۲۳۷ (بند ۱)، تعداد آنها "۴۹ کشور" و در جای دیگر در ص ۲۵۵ (بند ۲ خط ۳)، تعداد آنها "۵۱ ملت" ذکر شده که درست آن ۵۱ دولت است.

در ص ۲۳۸ (بند ۵ خط ۱)، ایالات متحده و انگلیس در یک سو و اتحاد شوروی در سوی دیگر به عنوان "دشمنان ذاتی" یکدیگر معرفی شده‌اند که تنها به خاطر "دشمن مشترک" ناگزیر از اتحاد با هم بودند. در حالی که تقابل ایدئولوژیک دو نظام سوسیالیسم و کاپیتالیسم به برداشت هر ایدئولوژی از درستی و غلط بودن راه زندگی و برنامه اقدام است و این برداشت، ذاتی و نهفته در طبیعت انسانی نیست بلکه عارضی و موقتی است و تا زمانی ادامه می‌یابد که این گونه به زندگی نگریسته شود.

در ص ۲۴۷ (بند ۱) از اصطلاح "منطقه نفوذ" آمریکا برای معرفی یونان و ترکیه استفاده شده در حالی که این عبارت یک اصطلاح رایج پیش از جنگ دوم جهانی است. در خلال جنگ دوم جهانی اصطلاح دیگری مطرح و مورد استفاده قدرت‌های بزرگ قرار گرفت که عبارت بود از "حوزه تحت مسئولیت" (Sphere of Responsibility) و این اقدام البته چیزی جز پرهیز از مشابهت اسمی با رژیم‌های استعماری گذشته و استفاده از یک واژه خوشنام بیش نبود.

در ص ۲۴۹ (بند ۲) ایالات متحده، "موسس" کنفرانس برتن وودز ۱۹۴۴ معرفی شده و از این نهاد بعنوان ابزاری برای "سلطه اقتصادی" آمریکا نام برده شده و در ضمن تشریح صندوق بین‌المللی پول و موافقتنامه گات، از بانک جهانی هم غفلت شده است. واقعیت این است که این کنفرانس که با حضور نمایندگان ۴۴ کشور در برتن وودز، واقع در ایالت نیوهمپشایر ایالات متحده، تشکیل گردید، به طور رسمی "کنفرانس مالی و پولی ملل متحد" United Nations Monetary and Financial Conference نامیده می‌شد و ایالات متحده، تنها، مبتکر یا پیشنهاد دهنده و میزبان این کنفرانس بود. هدف این کنفرانس نیز احیاء اقتصاد جهانی و طراحی یک راهبرد برای دوره پس از جنگ بود و بهمین منظور هم تصمیم گرفته شد که یک صندوق، یک بانک و یک سازمان تجارت بین‌المللی به عنوان سه رکن نظم اقتصادی پس از جنگ، تشکیل گردد. این هدف

بعدها در سال ۱۹۴۵ با تأسیس بانک ترمیم و توسعه (بانک جهانی) و در سال ۱۹۴۶ با تأسیس صندوق بین‌المللی پول، به برقراری یک نظام جهانی انجامید که سیستم پایه ارز ESS را در واقع به عنوان محور اصلی این گرایش مالی به مرحله اجرا می‌گذارد. در کنفرانس هاوانا اساسنامه سازمان تجارت بین‌المللی تنظیم شد اما فقط استرالیا و لیبریا آن را تصویب کردند و فقط فصل مربوط به "توافق عمومی درباره تجارت و تعرفه" (گات) General Agreement on Tariffs and Trade از این اساسنامه به عنوان اقدام "موقت" به اجراء درآمد و در سال ۱۹۹۵ بود که سازمان تجارت جهانی جای گات را گرفت.

در ص ۲۷۵ در توضیح جنگ ۶ اکتبر ۱۹۷۳، سوریه و مصر به عنوان آغازگر جنگ معرفی شده‌اند در حالی که این رژیم اشغال‌گر بود که پیش از این سرزمین‌های عربی را در سال ۱۹۶۷ به تصرف و اشغال خود درآورده بود و در سال ۱۹۷۳ نیز در یک حمله باصطلاح پیشگیرانه، جنگ دیگری را آغاز کرد و اگر سوریه و مصر خود را برای جنگی آماده می‌کردند در واقع برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته خود و در حالت تدافعی بودند. در ص ۲۸۷ ضمن بررسی علل فروپاشی شوروی، به عامل "بی‌حسی اجتماعی" در این کشور اشاره شده و با اغراقی آشکار مدت آن به "۷۰ سال" امتداد یافته که "جامعه شوروی را در حالت بیهوشی قرار داده بود." این مطالب به گونه‌ای نگاشته شده که خواننده فکر می‌کند که از زبان گورباچف آخرین رهبر شوروی بیان شده است ولی در پایان مثل همیشه به یک منبع فرانسوی ارجاع داده شده و معلوم می‌شود که این غلو و اغراق ناشی از برداشت یک فرانسوی بوده است.

در ص ۲۹۲ در تشریح قدرت‌های رقیب ایالات متحده در نظم نوین جهانی، به ترتیب از دولت‌های چین، روسیه، ژاپن و اروپای غربی به عنوان "قدرت‌های متوسطی" نام برده شده که "هیچیک به تنهایی قادر به مقابله با آن (ایالات متحده) نخواهند بود." در حالی که اگر بخواهیم طبق تقسیم‌بندی رایج دولت‌ها بر اساس میزان قدرت عمل کنیم، باید ایالات متحده را ابرقدرتی بدانیم که هم دارای ایدئولوژی جهانی و هم برخوردار از ابزار و تکنولوژی لازم برای پیگیری اهداف خود در سطح جهانی است. پس از آن در یک هرم قدرت، چهار قدرت هسته‌ای و عضو دائم شورای امنیت (روسیه، بریتانیا، فرانسه و چین) هستند که ضمن برخورداری از حق وتو، از بیشترین وسعت، جمعیت و ثروت نیز برخوردارند. این دولت‌ها به قدرت‌های بزرگ مشهورند و در فاصله اندکی برای تبدیل شدن به ابرقدرت قرار دارند یا در گذشته نزدیکی ابرقدرت بوده‌اند. پس از اینها قدرت‌های متوسط قرار دارند که با فاصله از هرم قدرت تعدادشان بیشتر و در نتیجه قدرشان کمتر می‌شود و معمولاً به طور مستقل یا به نمایندگی از قدرت‌های بزرگتر، منافع را در منطقه خود دنبال می‌کنند و هیچ انگیزه یا قدرتی برای دخالت در مناطق دیگر ندارند. از این پایین‌تر نوبت به قدرت‌های کوچک می‌رسد که از نظر تعداد، فراوان و از نظر برخورداری از عوامل قدرت در سطح نازل‌تری قرار گرفته‌اند.

ضعف ترجمه

اشکال و ایراد متعدد و مختلفی در زمینه کیفیت ترجمه و کاربرد اصطلاحات تخصصی مشاهده شد که به شرح جدول ضمیمه ۴ پیشنهاد می‌گردند:

ضعف منبع

به نظر می‌رسد که در نگارش این کتاب، بیشتر از دو کتاب "تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد" و "بحران‌های قرن بیستم" استفاده شده است و در نتیجه اشتباه‌های چاپی، ویراستاری و همچنین اشکال در ترجمه نیز به همین ترتیب از مترجمان آن دو کتاب به این کتاب انتقال یافته است. برای مثال در ص ۱۳ (بند ۲ خط ۶) نام پادشاه پروس در زمان تشکیل کنگره وین، به غلط فردریک ویلهلم سوم آورده شده که نام درست آن فردریک ویلیام سوم است. این همان نامی است که به اشتباه در کتاب تاریخ اروپای لیتل فیلد تکرار شده است با این تفاوت

که در کتاب اخیر، نام لاتینی وی **William** هم درج شده است. از نظر منطقی هم درست بنظر نمی‌رسد که ویلهلم سوم در این زمان و پیش از ویلهلم اول، بانی وحدت و امپراطوری آلمان، در سال ۱۸۷۱ آمده باشد.

این کتاب، خاطرات یا حاصل تجربه نویسنده نیست بلکه یک پژوهش علمی است و در اینگونه پژوهش‌ها باید منابع پژوهش برای استفاده خوانندگان و دیگر پژوهشگران دقیقاً معرفی شود. در موارد زیر به نظر می‌رسد که مطالب از منابع دیگری گرفته شده در حالی که هیچگونه منبعی ارائه نشده است. در ص ۵۶ از اعتقادات و علائق شخصی کاوور، وزیر پادشاه ساردنی و عامل وحدت ایتالیا، یاد می‌کند که انگار از قول کسی نقل شده که با وی مانوس بوده است. در چندین مورد به مطالبی به نقل از منابع دیگر استناد شده ولی تنها از یک منبع نام برده است؛ به نقل از پییر میلزای فرانسوی به خاطرات بیسمارک (ص ۶۸ استناد ۱۵۰) و به خاطرات بولو (ص ۱۱۸ استناد ۲۴۰) و به نقل از جاکوز دروز به اعتقاد لنین (ص ۱۴۶ استناد ۷) و به جمله کلمانسو (ص ۱۷۵ استناد ۸۴) و به نقل از هانتزینگر به تعبیر دوگل (ص ۲۶۵ استناد ۴۲) و به نقل از راپنیک به توجه گورباچف (ص ۲۸۷ استناد ۷۶) و به نقل از درویش به یک سند دولتی عراق (ص ۲۸۹ استناد ۷۷) ارجاع داده که درست این است که از عبارت "cited in" به معنی "به نقل از" پیش از ذکر منبع دست دوم استفاده می‌شود.

در ص ۲۳ (پاورقی شماره ۳۷) توضیح بیشتر به پاورقی صفحه قبل موکول شده ولی توضیحی یافت نمی‌شود.

در ص ۶۳ (بند ۳ خط ۱) یک برداشت "احتمال" به یک منبع فرانسوی ارجاع داده شده ولی دقیقاً معلوم نیست که انگیزه بیسمارک، به نظر نویسنده یک احتمال است یا به نظر منبع مورد استناد.

در ص ۸۲ (بند ۲) به طور خلاصه به بخش‌هایی از پیمان سه جانبه آلمان، اتریش - مجارستان (که در متن به غلط اتریش آمده است) و روسیه استناد شده که منبع آن وارد نشده است.

در ص ۸۳ (بند ۲) به نامه بیسمارک و تشویق فرانسه به تصرف تونس بصورت نقل قول مستقیم استناد شده ولی منبع آن معلوم نیست.

در این کتاب برای قراردادهای میان قدرت‌های بزرگ اهمیت بسزایی قائل شده و به ذکر موادی از آنها ولو بدون ذکر منبع اشاره رفته است ولی درباره قراردادهای دولت‌های کوچکتر با یکدیگر، اصلاً توجهی نشده و درباره قراردادهای دولت‌های بزرگ با دولت‌های کوچکتر هم فقط به ذکر نام قرارداد آنها در موارد معدودی مثل قرارداد باردو میان فرانسه و تونس، بسنده شده و معلوم نیست که چگونه قبل از ابتکار جامعه ملل، فرانسویان "قیمومت" را بر تونس اعمال کرده‌اند. (ص ۸۳ بند ۲) در ص ۸۴ (بندهای ۲ و ۳) به بخش‌هایی از قرارداد اتحاد فرانسه و ایتالیا اشاره شده ولی منبع آن معلوم نیست. در ص ۹۰ هم به خلاصه کنوانسیون نظامی روسیه و فرانسه پرداخته شده که منبع آن معلوم نیست. در ص ۱۳۱ (بند ۲) به پیمان اتحاد صربستان و بلغارستان ۱۹۱۲ استناد شده و برخی از مفاد آن ذکر شده بی‌آنکه منبعی ارائه گردد.

در ص ۱۹۷ (بند ۲) به اطلاعات و اتفاقی‌هایی در دوره سرکوب استالین اشاره شده و چنین آمده است که "عده‌ای معتقدند این قتل کار خود استالین بوده است" ولی از ارائه هرگونه منبعی در این باره خودداری شده است.

در انتهای ص ۱۴۴ به تحلیل علل و عوامل گوناگون جنگ به نقل از پی‌یر رنوون فرانسوی پرداخته شده ولی نه تنها برای این نقل قول دو صفحه‌ای، تورفتگی بیشتری داده نشده بلکه از منبع آن نیز خبری نیست. از این گذشته در طول این نقل قول به دو منبع دیگر استناد شده که معلوم نیست این منابع به نقل از پی‌یر رنوون بوده یا نه.

در ص ۱۶۹ (استناد ۷۲) نیز خوانندگان به "نوشته‌های نویسندگانی چون: Duhamel, Henry, Barbuse, Gabriel Chavalier" ارجاع داده شده که هیچ اثری از عنوان کامل آن منابع در قسمت کتابنامه مشاهده نمی‌شود.

در ص ۲۱۸ به نظرات گروه‌های مختلف درباره علت جنگ دوم جهانی اشاره شده ولی جز کتاب ریشه‌های جنگ جهانی دوم نوشته تیلر، منبع دیگری ارائه نشده است.

در ص ۱۵۵ (استناد ۳۰) به موضوع کابینه جنگی بریتانیا و در ص ۱۸۷ (استناد ۱۰۵) به سیاست جدید اقتصادی لنین اشاره و به منبعی استناد شده که به نظر می‌رسد آنقدر مهم نیست که نیازی به استناد داشته باشد.

گزاره و اغراق

در این کتاب به موارد متعددی از گزاره‌گویی و اغراق برخورد شد که در یک اثر علمی و دانشگاهی بعید می‌نماید:

درباره وحدت آلمان و عامل اصلی آن در جایی (ص ۶۱ بند ۳ خط آخر) آمده است که “در انجام وحدت آلمان، بیسمارک یک تنه به این مهم پرداخت” و با اینکار تلاش می‌شود تا کار وحدت آلمان را تحت تأثیر یک عامل و آن هم شخص با کفایتی همچون بیسمارک معرفی گردد و حتی در صفحه‌های دیگر از جمله ص ۶۴ فراهم کردن “مقدمات جنگ” با اتریش و بعد با فرانسه نیز، برخاسته از “درایت بیسمارک” معرفی می‌شود. در ص ۸۶ به گونه‌ای از روند تضعیف و منزوی کردن فرانسه در زمان بیسمارک یاد شده که انگار انعقاد همه پیمان‌ها حتی پیمان ایتالیا و بریتانیا درباره شمال آفریقا، به خواست و تشویق بیسمارک بوده و قدرت‌های دیگر حتی بریتانیا و روسیه آلت دست بیسمارک بوده‌اند. در حالی که در جاهای دیگر و به مناسبت‌های دیگر از اشخاص مهمی که در تصمیم‌گیری و اجرای چنین برنامه‌ای نقش آفرین بودند یاد شده است.

واقعیت هم این است که بیسمارک فقط جزئی از یک مجموعه بیش نبوده است. در ص ۶۶ با نگارش “نیروهای پروس از نظر تعداد، تجهیزات و فرماندهی به مراتب از نیروهای فرانسوی جلوتر بودند. در عرض کمتر از یک ماه در ارتش ناپلئون آثار شکست هویدا گردید” به نقش نظامیان و صنعت پیشرفته پروس پرداخته شده و در این میان و در آلمان شاید از همه مهم‌تر ویلهلم اول، پادشاه پروس، آلبرت فن رون، وزیر جنگ و هلموت ون مولتکه، رییس ستاد ارتش پروس، بودند و در قاره اروپا ناپلئون سوم، وحدت‌طلبان ایتالیایی و اشخاص بسیار دیگری که همواره از آنها غفلت شده است، از عوامل دیگر وحدت آلمان می‌باشد.

در ص ۶۲ درباره صدراعظمی بیسمارک از دو عبارت متناقض استفاده شده که بالاخره معلوم نیست علت انتخاب بیسمارک به این سمت چه بوده و آن اینکه آیا پادشاه پروس در “کمال یأس” وی را منصوب کرده یا “بیسمارک، به تشخیص وی، کسی بود که از عهده حل این معضل برمی‌آمد.”

در ص ۲۳۹ (بند آخر) درباره وضعیت سیستم بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی با اغراق آمده است “در دنیائی که هیچ قدرتی وجود نداشت، اروپا در کمال ضعف به سر می‌برد و ژاپن به تسلیم کامل وادار شده بود، کشورهای آمریکا و شوروی به صورت بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل درآمدند و جهان را به دو منطقه نفوذ بین خود درآوردند و پایه‌های یک نظام دو قطبی را پی ریختند.”

برخورد ارزشی

به نظر می‌رسد انتخاب برخی کلمات در این کتاب به هدف انتقال ارزش‌های مشخصی بوده است. مثلاً هنگامی که از تلاش مترنیخ صدراعظم اتریش برای تلفیق اتحاد چهارگانه روسیه، پروس، اتریش و انگلیس با اتحاد مقدس و تأکید بر اخلاق و مذهب یاد می‌شود، به بنایی تشبیه شده که “در مقابل امواج سهمگین تحولات، چون خانه عنکبوتی بیش نبود.” (ص ۳۱) این نگاه ارزشی همچنان در صفحه‌های ۵۱-۵۲ هنگامی که از وحدت ملی ایتالیا سخن گفته شده تکرار می‌شود و ملی‌گرایی به عنوان عامل بزرگ شدن و “در ردیف کشورهای بزرگ” قرار گرفتن ایتالیا معرفی شده است.

در ص ۱۲۵ (بند دوم) هنگامی که از نهضت ترکان جوان در ۱۹۰۸ یاد می‌شود، امپراتوری عثمانی به عنوان یک “رژیم استبدادی” معرفی شده است که انور پاشا قصد “لعاب دموکراسی” دادن به آن را داشته است. درست است که این وضعیت البته برخلاف الگوهای در حال رشد آزادی‌خواهی در سرزمین‌های مختلف در امپراتوری عثمانی حاکم بوده است اما تنها در این کشور نبوده و در دیگر کشورهای اروپایی هم حاکم بوده که نویسنده در جای جای کتاب خود از آن به عنوان تقابل پادشاهی‌های اشرافی در مقابل نظام‌های لیبرال و

آزادی خواه یاد کرده است اما در بررسی اوضاع داخلی هیچیک از پادشاهی‌های اشرافی اینگونه با غلاظ و شداد نوشته است. در ص ۱۲۷ (بند سوم) از "حرکات بی‌اساس" و "رفتار غلط" سلطان عبدالعزیز عثمانی یاد کرده است. در ص ۱۶۳ (بند آخر) از تلاش سلطان عثمانی برای جلب دوستی متفقین به عنوان "فرصت‌طلبی" یاد کرده است. در ص ۱۷۱ (بند اول) جمهوری ترکیه را "بر خرابه‌های امپراتوری عثمانی" برافراشته است در حالی که در جنگ اول جهانی بسیاری از کشورها تجزیه شدند و دولت‌هایی همچون لهستان و مجارستان از آلمان و اتریش جدا شدند اما در هیچیک از اینها نویسنده نام "خرابه" به آنها نداده است. با این حال نویسنده تنها در یک جا اقدام سلطان عثمانی را مورد تأکید قرار داده است؛ وی با درج عبارت "خط همایون سلطان" که استناد مستقیم به بند معاهده‌ای می‌باشد، احتمالاً پذیرش رعایت مساوات میان اتباع مسلمان و مسیحی از سوی سلطان را مورد توجه خود قرار داده است. البته ناگفته نماند که در ص ۲۱۵ نیز یکبار دیگر به واژه "خرابه" برای توصیف "اتریش پادشاهی و کاتولیک" اشاره شده است.

در صفحه‌های ۳۹-۴۰ پس از توصیف انقلاب‌های ۱۸۳۰ در کشورهای اروپایی، فئودالیسم به عنوان مظهر ارتجاع و واپس‌گرایی معرفی شده و لیبرالیسم به عنوان یک جریان مترقی و آزادمنش مورد تعریف و تمجید قرار گرفته است. در ص ۳۴ نیز تلاش برای کسب "اقتدار بیش از حد" رییس کشور، هر چند تحت عنوان رییس جمهوری باشد، "ارتجاعی" معرفی شده است.

در ص ۷۰ (بند اول) از ملی‌گرایی ایتالیا و آلمان که در انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ پی‌گرفته شده، به "اوج بالندگی" یاد شده که در سال ۱۸۷۰ به "پختگی و بلوغ" رسیده است. در ص ۴۸ هنگامی که از منشاء پیدایش ملی‌گرایی سخن به میان آمده، اوج علاقه و شیفتگی خود به ملی‌گرایی را در سه بیت به نقل از دکتر ابوالفضل قاضی، به علاقه فرزند به پدر ارتباط داده بصورت توصیه‌ای از پدر نقل می‌کند:

گفت ای نوگل شاداب بهار وطنت را پسرم دوست بدار

در ص ۷۲ (بند سوم) از "فراست" بیسمارک و در ص ۸۱ (بند دوم) از "سرسختی" و "ورزیدگی" وی تمجید و تعریف شده و در مقابل در ص ۶۱ (بند آخر) در توصیف گیوم اول، امپراتور آلمان، وی به عنوان "فردی جاه‌طلب ولی فاقد خلاقیت" معرفی شده است.

در ص ۸۳ با نگارش عبارت "چنگ کشیش‌ها"، نفرت نه فقط ایتالیایی‌ها بلکه به نظر می‌رسد ناخشنودی کتاب را از سیاست مذهبی "نظم اخلاقی" فرانسه بعد از ناپلئون سوم نشان داده است. در ادامه همین صفحه، ضمن تعریف و تمجیدهای دوباره از بیسمارک، از زبان وی "پابندی به اخلاقیات و حق‌شناسی" را "محاسبات کوچک" و بی‌ارزش شمرده است.

در ص ۷۶ (خط هفتم) با استناد به یک مورخ فرانسوی، اکثریت مردم بوسنی و هرزگوین، غیرمسلمان نامیده شده و علت مسلمانی اقلیت اشراف منطقه، ظاهرکاری و بهدفع حفظ املاک خود از دست ترک‌ها تلقی شده است.

در ص ۷۴ به کرات از یک اصطلاح غربی و مسیحی "مرد بیمار اروپا" برای نامیدن امپراتوری عثمانی استفاده شده و چنین آمده است که در آغاز قرن نوزدهم این "مرد بیمار اروپا، از هر زمان دیگر مریض‌تر بود." این چنین تعبیری در ص ۱۸۷، البته از زبان انگلیسی‌ها، برای برخورد با انقلاب شوروی به عنوان "مریض مسری" هم آمده است.

در ص ۱۹۸ (بند ۲) هنگامی که از توتالیتریسم استالین سخن به میان آمده، با فاشیسم هیتلر و موسولینی یکی معرفی شده و با تمسخر آمده است "مسلمانا اگر هیتلر هم پیروز شده بود امروزه دارای طرفداران مخلصی از نوع رفقای طرفدار استالین در جهان می‌بود." و درباره مقاومت فنلاندی‌ها در مقابل تجاوز شوروی به خاکشان می‌نویسد "مقاومت فنلاندیها ... بسیار شجاعانه بود." در حالی که این مقاومت تنها ۵ ماه طول کشید و

فنلاندی‌ها در نهایت با تقاضای متارکه جنگ، به خواسته‌های شوروی تن داده و قسمت‌هایی از سرزمین خود را به دولت شوروی واگذار کردند.

در جای جای کتاب از جمله در ص ۲۲۱ و ۲۲۲ هنگامی که حملات نیروهای آلمان و ایتالیا مورد بررسی قرار گرفته‌اند از عبارتی همچون “حمله هیتلر” یا “هیتلر به شوروی حمله کرد” یا “موسولینی ... به یونان حمله کرد” استفاده شده ولی هرگاه سخن از اقدامات دولت بریتانیا یا فرانسه است از “نیروهای انگلیسی که به کمک یونان آمده بودند” یا “نیروهای فرانسه آزاد دوگل، مشغول فعالیت ... بودند” بهره برده شده است. به نظر می‌رسد که عبارات به تبعیت از منابع فرانسوی می‌خواهد بار جنایت جنگی دولت‌های محور را به دوش دو نفر یعنی هیتلر و موسولینی بیندازد و دولت‌های بریتانیا و فرانسه را دولت‌های دمکراتیک معرفی کند.

این کتاب در تحلیل مسائل و تحولات پس از جنگ دوم جهانی، چنین وانمود کرده که اتحاد شوروی همواره در حال زیاده‌خواهی و ایالات متحده به رهبری اردوگاه غرب همواره در حال دفاع بوده و هرگاه که همزیستی مسالمت‌آمیز دستخوش تهدید و تغییر قرار گرفته یا مذاکرات صلح شرق و غرب به شکست انجامیده است، بخاطر سوء نیت و اقدام‌های تجاوزکارانه شوروی بوده است. در ص ۲۵۶ (بند ۲) حتی نقض حریم هوایی و حاکمیت شوروی از سوی هواپیماهای جاسوسی یو ۲ آمریکایی نادیده گرفته و علت شکست کنفرانس سران شوروی و آمریکا در ژوئن ۱۹۶۰ در پاریس، تنها “عنوان کردن” این ماجرا از سوی شوروی قلمداد شده است. در ص ۲۳۸ (خط آخر) ابرقدرت‌ها به “گرگ‌ها”یی تشبیه شده‌اند که “هر جا منافع” آنها در خطر باشد “توافق آنها برای سرکوب حرکت‌های استقلال طلب و غارت هر چه بیشتر ملل محروم آشکار می‌گردد.”

ارزیابی نهایی

در پایان بطور خلاصه باید گفت که این کتاب با وجود شهرت قابل توجه خود به عنوان منبع اصلی یک درس ۳ واحدی دانشگاهی و همچنین منبع آزمون کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، انتظارات چنین جایگاهی را برآورده نمی‌کند. چرا که علیرغم تلاش منظم نویسنده برای شناسایی و معرفی همه عوامل مؤثر بر روابط بین‌الملل از کنگره وین تا کنون، ناموفق مانده و ارتباط عناصر معرفی شده با یکدیگر را بطور کافی مشخص و ترسیم نکرده است. نیاز فوری به یک بازنگری اساسی، شنیدنی احساس می‌شود و خود نویسنده مناسب‌ترین فرد برای این بازنگری است تا با اتکاء به دانش و تجربه علمی و پژوهشی کنونی خود، کتابی درخور مجامع و محافل علمی و دانشگاهی بنگارد.

در غیر این صورت اگر نام کتاب همچون موارد مشابه به “تاریخ اروپا از کنگره وین به بعد” تغییر کند، برخی ایرادهای آن قابل چشم‌پوشی است. با این حال این کتاب باید بر اساس یک نظریه یا تلفیقی از نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل آنچنانکه از فرارفتارگرایی نوین برمی‌آید، به تاریخ روابط بین‌الملل نگاه کند و با درج و تشریح تصمیم‌گیران اصلی، سیاست‌های مهم و نحوه عمل قدرت‌های کوچک و تفاوت آنها با قدرت‌های بزرگ بر اساس اطلاعات و آمار و همچنین سازمان‌ها و ترکیب آنها و ایده‌ها و آرمان‌های متفکران بنام، تکمیل گردد.

ضمایم

رنالیست	رالیسم	ص ۱۹ (بند ۲ خط ۴)
واحدی	واحدی	ص ۲۶ (بند ۲ خط آخر)
نیت مترنیخ	تصمیم مترنیخ	ص ۳۳ (بند ۱ خط ۱۸)
شوررش	شورش	ص ۴۰ (بند ۲ خط ۱)
خشی و	خشی کند و	ص ۴۳ (بند ۱ خط ۷)
نه تنها	نه تنها	ص ۵۰ (بند ۲ خط ۱)

ضمیمه ۱.

عبارت کتاب	عبارت درست	نشانی
آغاز	آغاز	ص ۷ (بند ۱ خط ۷)
مسکور	مسکو	ص ۹ (بند ۱ خط ۳)
می‌شدند	می‌شد	ص ۱۸ (بند ۱ خط آخر)
بر	برای	ص ۱۸ (بند ۲ خط ۴)

	مختلفی	
دالان وانتریگ	دالان دانزیگ	ص ۲۱۶ (بند ۲ خط ۳)
کودتا ۲۷ مارس	کودتای ۲۷ مارس	ص ۲۲۲ (بند ۱ خط ۹)
آسیای جنوب شرقی	آسیای جنوب شرقی	ص ۲۲۴ (بند ۲ خط ۶)
سازمانهای جهانی	سازمان جهانی	ص ۲۳۲ (بند ۲ خط ۹)
پراگ	پراگ	ص ۲۳۵ (بند ۲ خط ۴)
مارشال یوکو	مارشال یوکف	ص ۲۳۶ (بند ۱ خط ۱۱)
بالتبع آن	بدنبال آن	ص ۲۳۶ (بند ۱ خط ۵)
مرتبه یک ابرقدرت	مرتبه تک ابرقدرتی	ص ۲۳۶ (بند ۱ خط ۵)
به بار نیاورد	ببار نیاورد	ص ۲۳۹ (بند ۲ خط ۵)
از سه زاویه بررسی کرد. از دید	از سه زاویه بررسی کرد: از دید	ص ۹۱ بند ۱ خط ۱
تصمیم گرفت	تصمیم گرفت	ص ۲۴۶ بند ۱ خط ۴
مسئولیت	مسئولیت	ص ۲۵۹ بند ۲ خط ۲
نقش رهبری که به خود قائل شدند	نقش رهبری که برای خود قائل شدند	ص ۲۷۲ بند ۱ خط ۱۸
یکی از وجود	یکی وجود	ص ۲۷۸ بند ۲ خط ۶
به طبع این فرایند	به تبع یا به دنبال این فرایند	ص ۲۸۸ بند ۳ خط ۱
به طبع آمریکا	بالتبع یا طبیعی بود که آمریکا	ص ۲۸۹ بند ۱ خط ۴
Comte	Conte	ص ۱۲۴ پاورقی
P.K.	P. K.	ص ۱۲۴ پاورقی
Millan.	Millan	ص ۱۲۴ پاورقی
چکسلواکی	چک و اسلواکی	ص ۲۱۶ بند ۱ خط ۶
بمب اتم	بمب هسته‌ای	ص ۲۳۰ بند ۳ خط ۱۳

جمله "بهار مردم"	شبه جمله "بهار مردم"	ص ۵۱ (بند ۱ خط ۴)
در سه جمله	در سه مفهوم	ص ۵۳ (بند ۲ خط ۱)
یک راهپیمایی	دو راهپیمایی	ص ۵۳ (بند ۴ خط ۳)
به وجود آورد	بوجود آورد	ص ۵۸ (بند ۳ خط ۱)
پروش	پروس	ص ۶۴ (بند ۱ خط ۱)
تالار آئینه	تالار آینه	ص ۶۸ (بند ۲ خط ۱)
قرار داد متارکه	قرارداد متارکه	ص ۶۸ (بند ۲ خط ۳)
سؤال	سؤال	ص ۷۱ (بند ۱ خط ۹)
یک	یکی	ص ۹۱ (بند ۲ خط ۲)
بایستند	بایستد	ص ۱۲۲ (بند ۲ خط ۴)
پادشاه	پادشاهی	ص ۱۳۲ (بند ۲ خط ۱)
متعتقد	معتقد	ص ۱۴۴ (بند ۲ خط ۱۳)
از نیز	را نیز	ص ۱۴۵ (بند ۱ خط ۸)
درزاء	در آزاء	ص ۱۵۱ (بند ۱ خط ۷)
رنس	ریمس	ص ۱۵۳ (بند ۱ خط ۱۴)
کلمهای شلمی	کلم و شلم	ص ۱۵۳ (بند ۱ خط ۱۴)
ریاست	سیاست	ص ۱۵۷ (بند ۲ خط ۴)
کرده بوند	کرده بودند	ص ۱۵۸ (بند ۲ خط ۳)
ستاد بزرگ آلمان	ستاد ارتش آلمان	ص ۱۶۲ (بند ۲ خط ۲)
اورپا	اروپا	ص ۱۶۵ (بند ۲ خط ۷)
کروات	کرواسی	ص ۱۶۸ (بند ۱ خط ۲)
و و رو به	و رو به	ص ۱۷۸ (بند ۲ خط ۱۵)
سوسیالیست	سوسیالیست	ص ۱۸۵ (بند ۲ خط ۲۱)
دوژوره	دوژور	ص ۱۸۸ (بند ۱ خط ۲) و ص ۲۱۲ (بند ۲ خط ۵)
مقدمس مآبانه	مقدس مآبانه	ص ۲۰۰ (بند ۴ خط ۳)
دالان دانتریگ	دالان دانزیگ	ص ۲۰۲ (بند ۳ خط ۱۰)
همه‌پرسی	همه‌پرسی‌ای	ص ۲۱۴ (بند ۱ خط ۳)
ایالات متخلفی	ایالات	ص ۲۱۴ (بند ۲ خط ۴)

ص ۲۳۶ بند ۱ خط ۱۰	به امضاء	به تصویب
-------------------	----------	----------

ضمیمه ۲.

عبارت کتاب	عبارت رایج	نشانی
مفتوح سازند	بگشایند	ص ۱۴ (خط آخر)
منویات	نیات	ص ۱۵ (بند ۲ خط ۱)
فتوحات	پیروزی‌ها	ص ۱۵ (بند ۳ خط ۱) و ص ۲۲۲ (بند ۱ خط ۲)
مطامع	طمع یا آز	ص ۱۵ (بند ۳ خط ۸)
بری	خشکی	ص ۱۶ (بند ۲ خط ۳)
ملحوظ نداشت	توجه نکرد	ص ۱۷ (بند ۱ خط ۱۸)
معظم	بزرگ	ص ۲۰ (بند ۳ خط ۷) و ص ۷۷ (بند ۱ خط ۴)
منکوب	سرکوب	ص ۲۱ (بند ۲ خط ۱۱)
اعاده	بازگرداندن	ص ۲۱ (عنوان) و ص ۲۲۴ (بند ۴ خط ۲)
تطابق	سازگاری	ص ۲۲ (بند ۲ خط ۲)
مالک الرقاب	صاحب	ص ۲۲ (بند ۳ خط ۴)
ظریف‌الطبع	خوش‌گذران	ص ۲۲ (بند ۳ خط ۵)
بنای مجوفی	بنای سست و توخالی	ص ۲۴ (بند ۲ خط ۱۳)
نحوست	ناگواری	ص ۲۹ (بند ۱ خط ۱۶)
در مقابل مردم	بر ضد مردم	ص ۳۱ (بند ۱ خط ۱)
پادشاهی‌های مستبده	پادشاهی‌های استبدادی	ص ۴۰ (بند ۲ خط ۶)
ملیون	ملی‌گرایان	ص ۴۲ (بند ۱ خط ۳)
صدارت عظمای	صدراعظمی	ص ۴۲ (بند ۳ خط ۱)
ایالات کلیسا	ایالت‌های کلیسا	ص ۴۳ (بند ۱ خط ۳)
موجد	سبب	ص ۴۷ (بند ۲ خط ۲) و ص ۱۴۵ (بند ۱ خط ۱)
حمل می‌کند	یدک می‌کشد	ص ۵۰ (بند ۱ خط ۱۰)
حدت	شدت یا اوج	ص ۵۰ (بند ۲ خط ۲) و ص ۸۰ (بند ۳ خط ۶)
متعاقب استقلال	پس از استقلال	ص ۵۰ (بند ۳ خط ۵)
ملت‌های مقهور	دولت‌های شکست خورده	ص ۵۱ (بند ۱ خط ۷)
مرعی داشته	رعایت کرده	ص ۵۲ (بند ۲ خط ۱۳)
تمهیدات	زمینه‌چینی‌ها	ص ۵۴ (بند ۴ خط ۳)
فواحش	زنان بدکاره	ص ۵۵ (بند ۱ خط ۲)
سپری ساختن	سپری کردن	ص ۵۶ (بند ۳ خط ۵)
اعتدالیها	میان‌روها	ص ۶۱ (بند ۲ خط ۱)

ص ۵۱ بند ۲ خط ۴	همزمان	موازی
ص ۶۳ (بند ۱ خط ۳)	با ظرافت بسیاری عمل می‌کرد	ظرافتی بلیغ از خود نشان می‌داد
ص ۶۸ (بند ۲ خط آخر)	مسموم می‌کرد	مسموم می‌داشت
ص ۷۰ (بند ۲ خط ۳)	قدرت برتر	قدرت متفوق
ص ۷۰ (بند ۲ خط ۵)	سبب تحولات	موجد تحولات
ص ۷۲ (بند ۳ خط ۷)	تجزیه و فروپاشی	تجزیه و تلاشی
ص ۷۳ (خط آخر)	از سوی	به وسیله
ص ۸۸ بند ۱ خط ۱۵	استعفاء داد	مستعفی گشت
ص ۹۲ بند ۳ خط ۶	و به طور حتمی حمایت دولت	و مسلم حمایت دولت
ص ۹۲ (بند ۳ خط ۱۰)	مستعمره‌های	مستعمرات
ص ۱۰۰ (بند ۳ خط ۱)	قدرت‌های فاتح	قدرت‌های غالبه
ص ۱۱۴ (بند ۱ خط ۲)	بهبود رابطه	حسن رابطه
ص ۱۴۹ (بند ۲ خط ۱) و ص ۱۶۹ (بند ۱ خط ۲) ص ۲۳۷ (بند ۱ خط ۱)	تنگه‌ها	بغازها
ص ۱۵۷ (بند ۲ خط آخر)	عمدا یا آگاهانه	عامدا
ص ۱۶۷ (بند ۵ خط ۳) و ص ۲۳۷ (بند ۳ خط ۳)	جدا	منتزع
ص ۱۷۴ (بند ۲ خط ۱)	گفته شد	ذکر آن رفت
ص ۱۷۶ (بند ۳ خط ۵) و ص ۲۳۱ (بند ۱ خط ۱۹)	شکست خورده	مغلوب
ص ۱۹۳ (بند ۲ خط ۱)	ضرر	ضرر حاصله
ص ۱۹۹ (بند ۱ خط ۸)	طفل شیرخواری	طفل رضیعی
ص ۲۰۴ (بند ۱ خط ۲)	در پی تجدید نظر	قصد افتتاح باب تجدید نظر
ص ۲۱۷ (بند ۱ خطوط ۲، ۴ و ۶)	دولت‌های غربی	دول غربی
ص ۲۱۹ (بند ۱ خط ۱۵)	به زبان	افواها
ص ۲۲۰ (بند ۱ خط ۳)	درگیری	مخاصمه
ص ۲۲۳ (بند ۱ خط ۵)	برنامه‌های معرفی شده	برنامه‌های مندرجه
ص ۲۲۳ (بند ۲ خط ۳)	هنگ زرهی	هنگ زره‌پوش
ص ۲۲۳ (بند ۲ خط ۵)	کیف پایتخت اوکراین	کیو پایتخت اوکراین
ص ۲۲۳ (بند ۲ خط ۷)	مردمی روسی، حمله	مردمی حمله
ص ۲۳۷ (بند ۲ خط ۶)	در مرتبه بعدی قرار داشت	جنبه ثانوی داشت
ص ۲۳۸ (بند ۵ خطوط ۱ و ۵)	آشکار گردید	محرز گردید
ص ۲۴۴ بند ۳ خط ۶ و ص ۲۵۲ بند ۱ خط ۴	نیروهای	قوای
ص ۲۴۴ بند ۳ خط ۱۰	سرکوب شدند	منکوب شدند

ص ۲۴۴ بند ۳ خط ۱۱	آشکار کرد	آشکار ساخت
ص ۲۴۹ بند ۲ خط ۵	قابل تبدیل	قابل تسعیر
ص ۲۵۱ بند ۳ خط ۵ و ص ۲۵۶ بند ۲ خط ۱	با پشتیبانی یا مجهز به	مستظهر به
ص ۲۵۷ بند ۳ خط ۱۳	استقبال عمومی	استقبال عام
ص ۲۶۰ بند ۲ خط ۵	قدرت مؤثری	قدرت عاملی
ص ۲۶۲ بند ۱ خط ۲ و ص ۲۸۲ بند ۱ خط ۴	به دنبال آن	بالتبع آن
ص ۲۶۲ بند ۲ خط ۱۵	کشورهای مربوط	کشورهای ذریبط
ص ۲۶۲ بند ۲ خط ۲۰	دیوارهای محکم	حصارهای حصین
ص ۲۶۲ بند ۲ خط ۲۰	از فایده افتاد	از ثمر افتاد
ص ۲۶۴ بند ۱ خط ۲	آشکار شد	صراحت یافت
ص ۲۶۵ بند ۱ خط ۱۰	موضوع اختلاف	متنازع فیه
ص ۲۷۹ بند ۱ خط آخر و ص ۲۸۸ بند ۱ خط ۹	از کار بیندازد	از حیز انتفاع بیندازد
ص ۲۷۹ بند ۱ خط ۸	دورترین نقاط شوروی	اقصى نقاط شوروی
ص ۲۷۹ بند ۳ خط ۲	مرحله جدی	مرحله حاد
ص ۲۸۴ بند ۴ خط آخر	قربانی بیش نیستند	وجه المصالحه ای بیش نیستند
ص ۲۸۴ بند ۴ خط ۱	ریکیاویک پایتخت ایسلند	ریکجاویک پایتخت ایسلند
ص ۲۸۵ بند ۲ خط ۵	حمله موشکی به هواپیمای مسافربری	اسقاط هواپیمای مسافربری
ص ۲۹۲ بند ۳ خط ۲	در پی کاهش یا محدود کردن قدرت	در پی تحدید قدرت

ضمیمه ۳.

عبارت کتاب	عبارت پیشنهادی (با ویرگول)	نشانی
نگهداری می‌شد از چنگ این کشور	نگهداری می‌شد، از چنگ این کشور	ص ۱۸ بند ۱ خط آخر
موسوم به رتالیست مطرح	موسوم به رتالیسم، مطرح	ص ۱۹ بند ۲ خط ۴
در همین جنگ موازنه قوا	در همین جنگ، موازنه قوا	ص ۲۰ بند ۲ خط ۶
بازگشت به پادشاهی جهان را	بازگشت به پادشاهی، جهان را	ص ۲۳ بند ۳ خط ۶
در مورد مداخله دو نظر	در مورد مداخله، دو نظر	ص ۲۷ بند ۱ خط ۱۱
قبل از تصمیم قطعی به تشکیل یک گردهمایی	قبل از تصمیم قطعی، به تشکیل یک گردهمایی	ص ۲۹ بند ۱ خط ۵
بدون زحمت حق مداخله	بدون زحمت، حق مداخله	ص ۳۴ بند ۱ خط ۴
برخلاف ناپلئون بناپارت بیسمارک	برخلاف ناپلئون بناپارت، بیسمارک	ص ۷۲ بند ۲ خط ۲
پیوند سه امپراتور سیستم اول بیسمارک	پیوند سه امپراتور، سیستم اول بیسمارک	ص ۸۰ بند ۱ خط ۱۳
علاوه بر هشداری ژاپن اروپائیان	علاوه بر هشدار ژاپن، اروپائیان	ص ۹۹ بند ۳ خط ۱
در این جنگ اسپانیا فیلیپین	در این جنگ، اسپانیا فیلیپین	ص ۱۰۲ بند ۱ خط ۱۸
خسارت نتیجه جنگی بود	خسارت، نتیجه جنگی بود	ص ۱۴۳ بند ۱ خط ۷
در پی این تصمیم شوشنیگ صدراعظم اتریش را که جانشین دلفوس شده بود احضار و به وی اخطار نمود.	در پی این تصمیم، شوشنیگ، صدراعظم اتریش، را که جانشین دلفوس شده بود، احضار و به وی اخطار نمود.	ص ۲۱۳ بند ۲ خط ۳
بر اساس ماده ۸ قرارداد یک مرحله	بر اساس ماده ۸ قرارداد، یک مرحله	ص ۲۶۳ بند ۳ خط ۱
به بعد جهان	به بعد، جهان	ص ۲۴۳ بند ۱ خط ۷
ماه مارس بلغارستان	ماه مارس، بلغارستان	ص ۲۳۸ بند ۲ خط ۲
عملیات کماندوئی آمریکائی‌ها	عملیات کماندوئی، آمریکائی‌ها	ص ۲۳۰ بند ۳ خط ۶
نیروهای مک‌آرتور فیلیپین را	نیروهای مک‌آرتور، فیلیپین را	ص ۲۳۰ بند ۳ خط ۸
با استفاده از زور آنها و مکر خود بر نخبگان حاکم پیروز شود	با استفاده از زور آنها و مکر خود، بر نخبگان حاکم پیروز شود	ص ۲۶۹ بند ۱ خط ۱۸
مجموعه این تحولات نظام بین‌الملل را	مجموعه این تحولات، نظام بین‌الملل را	ص ۲۷۰ بند ۲ خط ۱

ضمیمه ۴.

متن کتاب	متن پیشنهادی	نشانی
دور همین محور می‌گردید	روی این پایه، بنا شده بود	ص ۱۵ (بند ۳)
تضمین متقابل شاهان در مقابل مردم	تعهد متقابل شاهان در رویارویی با مردم	ص ۳۱ بند ۱ خط ۱
منازعات طولانی	درگیری‌های طولانی	ص ۳۶ (بند ۱ خط ۵)
نیروهای ژرفی	نیروهای مؤثر	ص ۳۷ (بند ۱ خط ۱)
کلوپهای انقلابی	گروه‌های انقلابی	ص ۳۹ (بند ۲ خط ۱۱)
ممالک ایتالیا	سرزمین‌های ایتالیایی	ص ۳۹ (بند ۲ خط ۱۱)
جبهه متحد ارتجاع	جبهه متحد محافظه‌کار	ص ۳۹ (بند ۳ خط ۱)
کشورهای آلمان	ایالت‌های آلمانی	ص ۶۶ بند ۲ خط ۲
تصفیه حساب	تسویه حساب	ص ۲۹ (بند ۱ خط ۷)
ناخواستہ	ناخودآگاه	ص ۹۰ بند آخر خط ۱
پس از بیسمارک هیچکس به اندازه دلکسه که دیگر سفرای فرانسوی را به حضور نمی‌پذیرفت و به پارلمان بی‌اعتنائی می‌کرد بر حوادث اروپا اثر نگذاشته بود.	پس از بیسمارک، هیچکس به اندازه دلکسه بر حوادث اروپا اثر نگذاشته بود. وی نیز همچون بیسمارک، دیگر سفرای غیر فرانسوی را به حضور نمی‌پذیرفت و به پارلمان بی‌اعتنائی می‌کرد.	ص ۱۱۲ انتهای بند ۱
ناوگانها	ملوانها	ص ۱۵۴ (بند ۱ خط ۲۰)
زوال همگانی	زوال کامل	ص ۱۶۵ (بند ۲ خط ۶)
گروه آ ... گروه ب ... گروه ث	گروه ای ... گروه بی ... گروه سی	ص ۱۶۶ (بند ۳)
منشور جامعه ملل	میثاق جامعه ملل	ص ۱۶۶ بند ۳ خط ۵
کشورهای محور	متحدین یا کشورهای اتحاد مرکزی	ص ۱۶۶ (استناد ۶۰)
زره‌پوشهای دریایی	ناوهای جنگی	ص ۱۸۱ (بند ۲ خط ۱۱)
فدراسیون سندیکائی بین‌المللی	اتحادیه صنفی بین‌المللی	ص ۱۸۵ (بند ۲ خط ۱۹)
نازی‌ها شورش ترتیب دادند و دلفوس را به قتل رساندند که هدف آن تحقق رویای دیرینه آنشلوس بود.	نازی‌ها شورش ترتیب دادند و به هدف تحقق رویای دیرینه آنشلوس، دلفوس را به قتل رساندند.	ص ۲۰۵ بند ۲ خط ۱
از آن پس دست یافتن به آسیای جنوب شرقی هدف اصلی ژاپن را تشکیل می‌داد.	از آن پس هدف اصلی ژاپن، دست یافتن به آسیای جنوبی شرقی بود.	ص ۲۲۴ بند ۲ خط ۶
نیروهای آزاد کننده یونان از اشغالگران آلمانی و ایتالیائی تمایلات چپ داشتند	نیروهای آزادیبخش یونان که با اشغالگران آلمانی و ایتالیایی می‌جنگیدند، گرایش دست چپی داشتند.	ص ۲۴۵ بند ۱ خط ۳
حزب سوسیال دمکراسی	حزب سوسیال دمکرات	ص ۲۴۶ بند ۱ خط ۳
کنگره و سنای آمریکا	مجلس نمایندگان و سنای آمریکا	ص ۲۴۷ بند ۱ خط ۶
منطقه نفوذ	منطقه تحت مسئولیت	ص ۲۴۷ بند ۱ خط ۱۲
صندوق جهانی پول	صندوق بین‌المللی پول	ص ۲۴۷ بند ۲ خط ۵
تلفن سرخ بین کاخ کرملین و کاخ سفید	تلفن مستقیم بین کاخ کرملین و کاخ سفید	ص ۲۵۹ بند ۱ خط ۶

ص ۲۶۵ بند ۱ خط ۶ و ص ۲۷۷ بند ۱ خط ۷ و ص ۲۸۰ بند ۱ خط ۲	سلاح‌های متعارف یا معمولی	سلاح‌های کنوانسیونل
ص ۲۷۲ بند ۱ خط ۶	به صورت دوجانبه	به طور مرضی‌الطرفین
ص ۲۷۲ بند ۱ خط ۲۰	دیگر امور اروپای غربی ویژه کشورهای این منطقه نمی‌باشد.	دیگر امور اروپای باختری منحصرأ به کشورهای این منطقه مربوط نمی‌شود.
ص ۲۸۳ بند ۲ خط ۳	برژن‌فیسیم	برژن‌ویسم
ص ۲۹۴ بند ۳ خط آخر	کوزووی‌ها	کوزوارها

کتابنامه

- احتشامی انوشیروان، سیاست خارجی سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- داری شایر یان، تحولات سیاسی در ایالات متحده آمریکا، ترجمه رحیم قاسمیان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
- داری شر، یان، تحولات سیاسی در اتحاد شوروی: از برژنف تا گورباچف، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ماله آلبر و ایزاک ژول، تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه عبدالحسین هژیر، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۲.
- نوازی، بهرام، جهانی شدن و پیامدهای آن برای ایران، تهران، نگارش علوم، ۱۳۸۲.
- نوازی، بهرام، عهدنامه مودت/ایران و شوروی، تهران، همراه، ۱۳۶۹.
- نوازی، بهرام، گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ۱۳۵۶ تا مرداد ۱۳۶۷، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- نوازی، بهرام، گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ۱۳۶۷ تا خرداد ۱۳۸۰، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- هرودوت، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، چاپ دوم: دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸.
- واترز مالکوم، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی‌گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت دولتی، تهران، ۱۳۷۹.

- Albrecht Carrie R., A Diplomatic History of Europe Since the Congress of Vienna, London, Methuen & Co Ltd, 1958.
- Curzon George N., Persian and the Persian Question, London, Longmans and Green, 1892.
- Hagan James, ed., World History since 1789, Sydney, Longman, 1961.
- Herewitz J. C., Diplomacy in the Near and Middle East, New York, Octagan Book, 1972.
- Keylor W. R., Twentieth Century World, New York, Oxford University Press, 1984.
- Langsam Walter C., The World since 1919, New York, McMillan Company, 6th ed., 1963
- Navazeni Bahram, Iran and Great Powers: The Role of a Middle Power in a Situation of Great Power Rivalry, Unpublished PhD. Dissertation Submitted to the University of NSW, Sydney, 1994.
- Oppenheim L., International Law, vol. 1, 4th ed., London, Longmans, 1928.
- Schwarzenberger G., The League of Nations and World Order, London, Constable & Co Ltd, 1936.
- Townsend Mary E., European Colonial Expansion Since 1871, New York, Lippincott, 1941.
- United Nations, Everyman's United Nations, New York, Office of Public Information, 8th ed., 1968.

^۱ نگاه کنید به صص ۱۶-۱۸، ۳۲-۳۴، ۳۵-۳۴، ۴۲-۴۴، ۴۵-۴۷، ۶۶-۶۷، ۷۵-۷۷، ۸۴-۸۶، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۲-۱۸۵.

۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۴-۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۴-۲۴۷، ۲۴۹.

^۲ نگاه کنید به صص ۲۷۲-۲۷۳ و ۲۹۴-۲۹۶.

^۳ نگاه کنید به ص ۱۷ (بند ۱ خط ۱۵)، ص ۱۸ (بند ۱ خط ۹)، ص ۸۶ (بند ۲ خط ۶)، ص ۸۸ (بند ۱ خط ۱۴)، ص ۱۱۵ (بند ۱ خط ۱۰)، ص ۱۲۰ (بند ۱ خط ۲۰)، ص ۱۲۱ (بند ۱ خط ۲۲)، ص ۱۲۲ (بند ۲ خط ۱۷)، ص ۱۲۹ (بند ۳ خط ۴)، ص ۱۳۰ (بند ۳ خط ۲)، ص ۱۳۴ (بند ۲ خط ۸) و (بند ۳ خط ۷)، ص ۱۳۵ (بند ۱ خط ۴)، ص ۱۵۲ (بند ۴ خط ۳)، ص ۱۵۴ (بند ۱ خط ۱۳)، ص ۱۷۹ (بند ۲ خط ۷)، ص ۱۹۰ (بند ۱ خط ۳)، ص ۱۹۱ (بند ۱ خط ۱۸)، ص ۱۹۶ (بند ۲ خط ۴)، ص ۲۰۳ (بند ۳ خط ۱۰)، ص ۲۱۸ (بند ۱ خط ۱۶)، ص ۲۲۲ (بند ۱ خط ۱۱)، ص ۲۲۴ (بند ۲ خط ۸)، ص ۲۲۶ (بند ۱ خط ۱۲) و (بند ۲ خط ۳)، ص ۲۳۲ (بند ۲ خط ۸)، ص ۲۴۷ (بند ۱ خط ۷)، ص ۲۵۴ (بند ۳ خط ۵)، ص ۲۵۹ (بند ۲ خط ۱)، ص ۲۶۱ (بند ۳ خطوط ۱۰ و ۱۲)، ص ۲۶۴ (بند ۲ خط ۵)، ص ۲۶۵ (بند ۳ خط ۲)، ص ۲۶۷ (بند ۲ خط ۵)، ص ۲۷۹ (بند ۲ خط ۱)، ص ۲۸۶ (بند ۲ خط ۱).